

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	اسم کتاب	مؤلف	موضوع تالیف	تقدیمی	شماره دفتر
۱۳۰۲	فشارت	سید عبدالحسین	—	نای محمد پهلوی	۱۳۹۲
۲۱۴					

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: فشتات  
مؤلف: سید عبدالباقی  
موضوع تألیف: —  
تقدیمی: نایب قلم بدین  
شماره دفتر: ۱۳۵۲

۵  
۲۱۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب فشنات  
مؤلف سید عبدالبکر  
موضوع تالیف ۲  
۲۱۴  
تقدیمی نای قشتم بلف  
شماره دفتر ۱۳۹۲

۵  
۲۱۱

Handwritten text in a cursive script, possibly a signature or a list of names, located in the upper left quadrant of the left page.

Handwritten text in a cursive script, possibly a signature or a list of names, located in the center of the left page.



## SELECT LETTERS

OF

SYED ABD-UL JULEEL.

### LETTER I.

To my son of happy endowments, Meer Syed Mohammed; may the Supreme Being preserve him! after implorations for the prolongation of life, and for the increase of honors, and wishing for an interview, it is thus set forth:

Your several letters, the last of which is dated the 19th of the happy month of Rumzan, in the 10th year of the reign, arrived in due order, and afforded me much satisfaction. At the joyful news of the payment of the debt incurred on your marriage, I returned thanks unto Providence. I now understand, that through the divine favour, this weighty business is completely settled. I was also delighted at what you wrote concerning your application to the study of Arabic. God grant, that during my life-time you may acquire all human perfections, that my eyes may be enlightened thereby. I am exceedingly anxious to see you; but as the grant of my jageer is not yet come to hand, I am not satisfied with my present situation, and therefore in no hurry to send for you so

مُنْخَبَاتِ خُطُوطِ

سَيِّدِ عَبْدِ الْجَلِيلِ

عَنَايَتِ نَامَةِ ۱

برخوردار سعادت اطوار میرسید محمد سَلَامَہُ اللہ تعالیٰ  
بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات مشہود آنکہ  
خطوط آن برخوردار بدفعات باخط اخیر مکررہ نوزدہم  
شہر رمضان المبارک سنہ ۱۱۷۵ متواتر رسیدہ خاطر را مسرور  
گردانید از مزدہ خلاصی قرض شادی آن برخوردار شکر  
بجا آوردیم \* حالا معلوم شد کہ بفضل الہی ازین مہم عظیم  
فراغ حاصل شد \* و آنچه از تقید خود در خواندن عربی  
نوشته بودند موجب انشراح خاطر گردید \* حق تعالی  
در حیات من شمارا بکمال انسانی برساند کہ چشم مارا  
روشنی حاصل آید \* و بغایت مشتاق شما می باشم اما بسبب  
آنکہ تا حال پروانہ جاگیر نرسیدہ در اینجا دل جمعی  
نیست بنا بران بطلب شما باین راہ دور و دراز اقدام



نموده نمی شود به خاطر جمع در خواندن مُقید باشند •  
 و همین که بعنایت الهی از طرف حضور پرنور خاطر جمع  
 شود و پروانه جاگیر برسد چند پیاده به تخصیص  
 از اینجا فرستاده شما را طلبیده خواهد شد و هرگاه شما  
 بطلبم بموجبی که شما نوشته اید اخوی سید عبد الواحد را  
 هم همراه خواهند آورد و خانه خانه ایشان است • برخوردار  
 کتاب روضة الناظر مُنتخب اشعار عربی و فارسی در صندوق  
 که از گجرات بخانه رسیده است کتاب کم یاب است بسبب  
 نفاست آن از راه احتیاط همراه نیاورده ام درینولا فهرست  
 کتاب مذکور ضرور مطلوب شده است آن برخوردار کتاب  
 از صندوق برآورده بمخدومی میان محمد طفیل نموده  
 بایشان اِلماس نمایند و اگر ایشان را فرصت باشد نقل آن  
 برچند ورق بردارند و الا آن برخوردار خود با احتیاط نقل  
 آن برداشته و مقابله نموده در خط خود پیچده خواهند  
 فرستاد که بغایت مطلوب است • و درباب احتیاط کتابها  
 چه نویسد بر آن برخوردار ظاهر است که بنده چه قدر  
 کتاب را دوست میدارد و بچه محنت و تلاش فراهم آورده آن  
 برخوردار زیاده از من در احتیاط خواهند کوشید و حُزم  
 و هوشیاری خواهند کرد که کتاب بیجا نرود و گاه گاه آفتاب

long a journey. Persevere in your studies, and as soon  
 as, through the divine favour, I shall be satisfied in  
 regard to His Majesty's intentions, and receive the  
 grant of the jageer, some peons shall be despatched pur-  
 posely to fetch you. When I send for you, then accord-  
 ing to what you have written, our relation Syed Ab-  
 dul Wahed shall accompany, my house being his own.  
 The book entitled *Rozut un Nazir*, which is a selection  
 of Arabic and Persian poetry, is in the chest, which  
 was brought to our house from Gujerat. It is a very  
 scarce book, on which account I did not venture to  
 bring it along with me. I now want to know the  
 contents. Take it out of the chest, and having  
 shown it to my respected friend Mohammed To-fi-el,  
 desire him, if he has leisure, to copy out the contents  
 on a few leaves; otherwise copy it carefully your-  
 self, and after examining it, inclose it in your letter,  
 as it is very much wanted. On the subject of taking  
 care of the books, what shall I write? You know very  
 well how fond I am of books, and with what labour and  
 research I have formed this collection, and will there-  
 fore be more careful and attentive to preserve them



than I could be myself. The respectable Mohammed To-fi-el had of me a treatise entitled Ke-le-ma-ti-yu-ba, in order to take a copy of it : when he has done with it, place it carefully amongst the other books.

## LETTER II.

To the prosperous youth of happy endowments, the fortunate Meer Syed Mohammed, may his life be prolonged ! health. After implorations for the prolongation of life, and for increase of honours, and anxious desire of an interview, which exceeds the bounds of expression ; be it thus known unto his precious mind. Your letters sent by Ferjam and Hossein arrived successively, and delighted my heart with the glad tidings of your welfare, for which God be praised. My anxiety to see you is beyond description. (*Verse.*) " I wrote a letter to you, and so powerful were the effects of my desire to see you, that I almost made myself a line of my own letter."

هم نموده باشند زیاده چه مبالغه نماید \* مخدومی میان محمد طفیل رساله کلمه طیبیه برای نقل از فقیر گرفته بودند هرگاه فارغ شود با احتیاط همراه کتب نگاهدارند والسلام \*

## عزایت نامه ۲

برخوردار سعادت اطوار کامگار میر سید محمد مدعمره سلامت \*  
بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات و شوق ملاقات  
که بیرون از احاطه عبارت است مشهود خاطر عزیز آنکه  
خطوط آن برخوردار مصحوب فرجام و حسین متواتر رسید  
از خبر خیریت آن برخوردار خاطر را مسرور گردانید \*  
الحمد لله علی ذلک شوق ملاقات آن برخوردار در عرصه تحریر  
گنجایش پذیر نیست \*

## شعر

\* كَتَبْتُ وَ كِدْتُ مِنْ شَوْقٍ وَ تَوْقٍ \*

یعنی نوشتم خط را و قریب بودم از شوق و آرزومندی

\* إِلَيْكَ أَكُونُ سَطْرًا فِي الْكِتَابِ \*

که بسوی تست اینک باشم من سطر در خط خود



## بیت

- \* دل جدا دیده جدا سوی تو پرواز کند \*
- \* گرچه من در قفسم بال و پر بسیار است \*

حق سبحانه این آرزو را که مُذتَمی الهم است بخیر  
 و خوبی زود میسر آرد \* حقیقت اینجا از خط خانه و زبانی  
 مداری مُفصل ظاهر خواهد شد حالا دل بیرون اینجا  
 اصلا راضی نیست پیشتر مدار بر قسمت است فهرست کتب  
 که برای آن برخوردار بهم رسانیده شده است فرستاده شد  
 کتب هم بعد دل جمعی راه ها ارسال داشته خواهد شد  
 هرگاه کتابها را خواهند دید بسیار مَحْظُوظ خواهند شد  
 در شنل تحصیل علم سعی بر کمال نمایند و مد نظر علم  
 تفسیر و حدیث و فقه و اصول باشد و اضراب از علوم دیگر  
 بالکلیه نباید نمود اقل مرتبه اینست که به مُصْطَلَحَات  
 ضروری علوم دیگر البته آشنائی تام حاصل باید اگرچه  
 خمیر مایه تحصیل علوم دینی قرار باید داد اما از نمک  
 گیری منطق و حکمت بقدر کفایت و دیگر علوم مُتعارف  
 روزگار غافل نباید بود بالجمله مضمون این شعر رنگین را  
 مد نظر باید داشت \*

(Distich.) "My heart and my sight fly separately  
 towards you : although I am in a cage, I have wings  
 and many feathers." God grant this wish, which is the  
 utmost of my ambition. The particulars of this place  
 you have learnt fully from my former letter, and from  
 Mada-ree. I am by no means satisfied with remain-  
 ing here : what may yet happen depends upon destiny.  
 I have sent a list of the books which I have procured  
 for you ; and the books themselves shall be forwarded  
 as soon I am assured that the road is safe. When you  
 see the books, you will be very much pleased.

Exert yourself to the utmost in your studies. Let  
 your attention be principally directed to commentaries  
 on the Koran, and the traditions ; and to jurisprudence,  
 and the elements. However, do not entirely neglect  
 other sciences, it being necessary to be acquainted  
 with their technical terms at least ; and although the  
 acquisition of divinity is to be considered as the leaven  
 of all the rest, yet some knowledge of logic and of  
 philosophy, as far as is necessary, and of the other use-  
 ful arts, is very desirable. In short, you should keep  
 in remembrance the following significant lines :



*Verse* :—" Strive to make yourself acquainted with every kind of knowledge, as the means of obtaining your heart's desire ; attach not yourself to one science solely through indolence. The bee, whenever she feedeth on any fruit, extracts for our benefit two different substances, namely, wax and honey. Wax serves to dispel the darkness of night, and is used for illuminations ; while honey has the property of removing diseases, by the command of God the Creator."

My son, the *Nessaub Toorkee*, which you sent, came to hand—health attend you. I left at home a section of a treatise, entitled *Izn Hadees*, which the revered Syed Sheikh Mobarick (whose sins are pardoned) granted me with his own hand. As on many accounts it is wanted here, you must make a copy, and having compared it with the original, preserve the latter as a

شعر

\* إِحْرَصْ عَلَى كُلِّ عِلْمٍ تَبْلُغُ الْأَمَلَا \*

یعنی حریص باش بر هر نوع علم تا برسی امید خود را

\* وَلَا تُؤْاِنَسْ بِعِلْمٍ وَاحِدٍ كَسَلًا \*

وآلفت مگیر بعلم واحد از روی کاهلی

\* اَللَّحْلُ لِمَا رَعَتْ مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ \*

مکس شهد هرگاه می چرد از هر میوه

\* أَبَدَتْ لَذَا الْجَوْهَرَيْنِ الشَّمْعَ وَالْعَسَلَا \*

ظاهر میگرداند از برای نفع ما دو قسم جوهر را یکی موم

و دیگر شهد

\* اَلشَّمْعُ بِاللَّيْلِ نُوْرٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ \*

جوهر موم در شب نوری است که طلب روشنی

کرده می شود از آن نور

\* وَالشَّهْدُ يَبْرِئُ بِإِذْنِ الْبَارِي الْعِلَلَا \*

و جوهر شهد صحت می بخشد بحکم خدای آفریدگار

بیماریها را

برخوردار نصاب ترکی که فرستاده بودند رسید سلامت باشند \*

یکجزو رساله اذن حدیث که مرحومی سیدی شیخی میرسید

مبارک مغفور بخط خود سند اجازت به بنده نوشته داده اند



relic, and send the transcript. Consider this as a positive injunction. Also in a little common-place book, in which is written some *Arabic* poetry, as well as the receipt for making *Choorun-kunkoo-lad*, which you extracted and sent me, from one leaf thereof, I have written the measures of the *Ru-bi-ie*, which Mahommed Aumeen Jaunpooree Cashmeeree made into verse: a copy of that also is required, which having made and examined, you will send. With regard to Ja-nee and Deer-ga-he, about which you write, twenty rupees are now sent, and more shall be forwarded hereafter; more was not procurable just now; however, make yourself easy on this subject. My son, in your letter by our servant Hossein, you write about yourself, that you are very unwell, and on which account you wish to come hither. My son, you know that you are my whole stock, and whoever has but one son, will never willingly be separated from him; and the sum of my desire is this, that I may see you enjoying comforts: but there are many objections to my sending for you. In the first place, the air of Bukhir for these last three or four years has been unhealthy beyond description, and especially in the winter, there is such unwholesomeness in the atmosphere, that no person is free from complaint: you will enquire about this matter of Madaree and Faiz-ullah, who have lately arrived with you. There are, moreover, other circumstances

درخانه گذاشته بودم چون اکثر اوقات در اینجا مطلوب می شود باید که اصل آن جزو را که تبرک است در اینجا نگاه داشته نقل آن گرفته مقابله نموده خواهند فرستاد درین باب تاکید دانند \* و همچنین در بیاض کوچک که بعضی اشعار عربیه نوشته شده و ترکیب چورن کنکولاد و شما ازان بیاض نوشته فرستاده اید در یک ورق اوزان رباعی که محمد امین جونپوری کشمیری نظم نموده نوشته ایم نقل آن هم مطلوب است نقل گرفته مقابله نموده خواهند فرستاد \* در باب جانی و درگاهی نوشته بودند بیست روپیه بالفعل فرستاده شد بعد ازان دیگر هم فرستاده خواهد شد خاطر جمع دارند درینوقت زیاده برین میسر نیامد \* برخوردارا در خط همراهی حسین خدمتگار از کسل جسمانی خود نوشته بودند که اگر علیل میباشد بنا بران اراده سفر این طرف دارند \* برخوردارا خود میدانید که در بساط ماهمین شما اید کسی که یک پسر داشته باشد باختیار خود جدائی پسر را قبول ندارد تمام آرزوی ماهمین است که شما را سیر به بیفیم اما اسباب و دواعی مختلفه نمی گذارند که شما را بطلبم اول هوای بهتر از سه چهار سال اینقدر مختلف شده که در نوشتن نمی آید خصوص در موسم سرما اینقدر تغیر فاحش در هوا بهم



requiring much explanation, which make me uneasy, that also oppose my inclination. On these accounts, I have not sufficient courage to suffer your undertaking so long and fatiguing a journey. But it is most necessary that you should attend to your health, and get rid of your disorder; and therefore, if the respectable Ta-fi-el is able to accompany you, I would have you go to Shahjehanabad.

Perhaps also Jaffer the physician may be gone to that place. It is your duty to use every means for your recovery: consider this as a positive order. My son, I have learnt from Ferjam, that your mother is sometimes troubled with a cough and fever; and I recommend Choorun-kunkoo-lad as good for her complaint; the receipt for making up which you know where to find in the family common-place book. You must prepare this medicine, and administer it to her, that, please God, it may have the desired effect. You will also find in the house the *Ekh-ti-ya-ra-tee Bu-de-ie*, a book on physic, and also the *Alfaz Udwiye*, and the *Ca-ra-be-deen She-fe-ie*. I would have you frequently peruse the first of these works, and make yourself acquainted with the technical terms of the art of physic, such knowledge being very useful. In the *Alfaz Udwiye*, the Greek names of medicines are given in Arabic and Persian, and likewise in Hindee, to which latter

میرسد که هیچ متفکسی از آزار سالم نمی ماند ایند معنی را از مدارج و فیض الله که تازه میسرند تحقیق نمایند \* و مقدمات دیگر که عدم دایمی کلمه جامعه تفسیر آن تواند شد نیز راجع این اراده است بنا بران جرات بر راه پیمائی دور و دراز نه نموده تجویز تحمّل مشاق نمیکند اما فکر صحت و رفع سقم پر ضرور است اگر باتفاق مخدومی میان محمد طفیل بشاهجهان اباد بیایند و مداوای مرض ندایند بهتر است حکیم جعفر هم الحال شاید بشاهجهان اباد رفته باشد بهر تقدیر تدبیر ازاله مرض پر ضرور است در ین باب تاکید دانند \* بر خوردارا از فرجام معلوم شد که والده شمارا گاه گاه سرفه و تب عارض میشود بنابران نوشته می آید که چورن کنکولاد برای این عارضه خوب است و نسخه آن در بیاض خانه نوشته شده است چنانچه شما هم میدانند باید که چورن مذکور ساخته بخوراند انشاء الله موافقت خواهد کرد \* دیگر آنکه اختیارات بدیعی کتاب طب و همچنین الفاظ الادویه و قرابادین شفائی در خانه هست آن بر خوردار اکثر اوقات کتاب اختیارات را در مطالعه خود دارند و از مصطلحات علم طب واقف شوند که بسیار خوبست و در کتاب الفاظ الادویه نام ادویه یونانی را ترجمه



you should also pay attention. My design is, that by consulting the *Ekh-ti-ya-ra-tee* you may derive much benefit and advantage.

I have understood what you have written concerning the high price of grain in your part of the country, and of your want for necessary expences, with other special matters. My son, I am not unmindful of your situation for an instant. Before now, Madaree and Feiz-ullah may have returned to you with the trifling sum that I was able to raise at the time of their departure. I wished to have been able to send back the courier immediately on his arrival; but all my exertions have proved ineffectual, whereby a delay of some days has unavoidably happened. Now that through the friendly exertions of Syed Kerrumullah I have obtained a small sum, and remitted it from Sewistan, the courier is despatched to you. And as this courier of yours, named Ghasee, does not appear possessed of much sagacity, I therefore forwarded the bill of exchange through a merchant, and have sent away the courier with this letter only. There is not a merchant in Bukhir who can draw a bill of exchange immediately on Akberabad or Kinnoge; but they draw successively from hence on Multan, and from thence on Lahore, from thence on Akberabad, and from thence on Kinnoge: on this account, at all the four places, care

هندي هم کرده برین هم اطلاع حاصل نمایند غرضکه اگر اختیارات را در مطالعه خواهند داشت فوائد بسیار حاصل خواهد شد و برای شما البته نافع خواهد افتاد \*

از گرانی غله وطن و درماندگی خرج روز مره با خصوصیات دیگر که نوشته بودند معلوم شد \* بر خوردار اینجانب را لحظه و لمحہ از خود غافل ندانند \* پیش ازین مداری و فیض الله را باقلیلی که میسر آمده بود بوطن روانه نموده شد بفضل الهی بخیریت رسیده باشند \* میخواستم که به مجرد رسیدن قاصد فکری نموده زود او را رخصت نمایم اما هر چند سعی کردم فایده نداد تا آنکه توقف چند روز بالضرور بمیان آمد \* الحال که اخوی سید کرم الله بسعی تمام جزری بدست آورده از سیوستان فرستادند قاصد را روانه وطن نموده شد حق سبحانه بخیریت رساد \* و چون گهاسی قاصد فرستاده شما چندان هوشیار بنظر نیامد بنابراین هندوی را معرفت مهاجن روانه نموده او را با خطوط وطن رخصت کرده شد \* بر خوردار در بهتر مهاجنی نیست که هندوی اکبراباد یا قنوج بنویسد هندوی از اینجا بملتان و از ملتان بلاهور و از لاهور باکبراباد و از آنجا بقنوج چلتی می نویسند درین صورت چار جا هندوی را با احتیاط بقید جنس و سکه و سنه



باید نویسانید و این معنی بنظر نیامد که از گهاسی متمشی  
 شود بنا بران هندوی جوابی نویسانده معرفت مهاجن  
 فرستاده شد \* و چون احوال اینجا نوع دیگر بنظر می آید  
 که مردم در حضور پرنور تلاش خدمت اینجا نب می نمایند  
 بلکه شهرت گرفته که خدمت اینجا نب بکسی در حضور  
 مقرر شده لهذا نوشته می آید که از اخراجات زیادتی دست  
 کوتاه کرده نحوی نمایند که شرم بماند \* جاگیرنداریم  
 خدا نخواستہ اگر اینجا برخیزیم از همان روزی روزگاریم  
 چرا که مدار نوکری بر جاگیر است نوکری بی جاگیر گویا  
 نوکری نیست نظر برین معنی نموده گذران باید کرد تا کشایشی  
 بشود آن زمان اختیار دارند غرض که این مراتب را خوب بخاطر  
 آورده عاقبت بینی و دور اندیشی را از دست ندهند \* و برای  
 طلب خود نوشته بودند چون خبر تغییری این جانب  
 درین جاشائع شده اگر این خبر خلاف برآمد فرجام را  
 روانه وطن نموده خواهد شد که آن برخوردار را اسباب  
 سفر سرانجام کرده به بهکر رساند و اگر نوع دیگر است  
 ما خود بد آن طرف می رسیم انشاء الله تعالی ملاقات خواهد  
 شد تا آن وقت آن برخوردار در وطن بوده از اینجا حرکت  
 نخواهند کرد \* در باب خواندن خود که رساله اعلام الهدی

must be taken that the bill expresses the exchange,  
 and the sicca and year; and Ghassee did not appear  
 equal to the management of such a business: having  
 obtained an answerable bill, it has been sent through  
 a merchant. Affairs here wear a very unfavourable  
 aspect, some persons about his Majesty seeking for  
 my appointment; nay, it is reported to have been  
 actually disposed of to somebody at court. I therefore  
 desire you will retrench your expences as much as  
 possible, in order to prevent our suffering disgrace.  
 I have no Jageer, and therefore, (which God forbid,)  
 if I am removed hence, from that very day I shall  
 be destitute of the means of subsistence. A Jageer  
 is the life of service; a servant without a Jageer is in  
 fact not a servant: therefore you will consider these  
 circumstances, and act conformably thereto until  
 the prospect clears up, when you shall have liberty  
 to do as you may think proper. Having well con-  
 sidered this matter, exercise your prudence and  
 foresight. With regard to sending for you, as you  
 had written, whilst the report of my dismissal pre-  
 vails here, I cannot comply with your wish; but if  
 it should prove to be without foundation, Ferjam  
 shall be sent to our country to make the necessary  
 preparations for your journey, and to conduct you  
 to Bukhir: but should it turn out otherwise, I must  
 myself come to your quarter, when, please God, we  
 shall meet. Till this point is determined, remain at  
 home. On the subject of your studies, I observe you



mention that you are reading a treatise entitled *Aa-lam-ul-ho-da*. My son, you will not derive any benefit from reading obscure treatises; you should apply to books of established reputation; for when you have read complete systems, these treatises will be intelligible at first sight. For example, if you had read the *Shereh-O-ka-yed*, you could not have found any difficulty in the treatise in question. In studying the sciences, it is necessary that you proceed according to method; now is the season for acquiring knowledge, and this opportunity will never return. My son, myself and our friend Syad Mohammed Khan, with Ferjam and Pereed, and all other persons who are with me in Bukhir, are well; and also Syad Kurumullah and Ju-mal, &c. at Sewistan are in good health: acquaint their respective families of their welfare. My son, after closing all my other letters, and after I had sealed up this, news arrived at Bukhir in twenty-two days from court, that Ush-fackul Russool, formerly Sewanneh Nagar of Bukhir, and who was soliciting my appointment, through the favour of God, has relinquished the pursuit, and has obtained the like office in Sehrund. This intelligence has somewhat pacified my mind; but no reliance is to be placed on appointments in the present period. God grant that the business may terminate happily. Farewell.

میخوانند نوشته بودند معلوم شد \* برخوردارا خواندن رساله‌های غیر متعارف فائده ندارد باید که کتب درسی متعارف را تحصیل نمایند که همین که کتب درسی خوانده شد رساله‌های غیر متعارف خود بخود آسان می شود مثلاً شرح عقائد را که خواندند دیگر رساله اعلام الهدی حل میشود سعی نمایند که تحصیل علم بترتیب شود که این معنی ضروری است و همین ایام تحصیل کمالات است باز این وقت بدست نخواهد آمد \* برخوردارا تیجا و اخوی سید محمد شاه و فرجام و فرید و دیگر مردم همراهی نام بنام در بهکتر و اخوی سید کرم الله و جمال و غیره در سیوستان بخیریت اذن بخانه هر کدام خیر و عافیت رسانند \* برخوردارا بعد از بند کردن جمیع خطوط و بعد تحریر این خط خبر از حضور پرنور در بیست و دو روز به بهکتر رسید که اشفاق الرسول نامی که پیشتر سوانح نگار بهکتر بود و درینولا تلاش این خدمت می نمود ازین خدمت بفضل الهی موقوف ماند و خدمت سوانح نگاری سپردن بار مقرر شد \* باری ازین خبر فی الجمله اطمینان خاطر بهم رسیده اما برخد مات این دور مطلق اعتماد نیست حق سبحانه عواقب امور مقرون بخیر گرداند السلام \*



## LETTER III.

To my son of happy endowments, the prosperous Meer Syed Mahommed, may God preserve him.

After implorations for prolongation of life, and for increase of honours, and wishing for an interview, be it thus known. I have already written a letter, and sent it by Tay-jeh-babht, and which you may have received. My present condition is as follows. On the 27th of Shawal, I was attacked with a fever, accompanied by a violent cough: sometimes, from the force of the fever, I was quite beside myself, and the violence of the cough was near breaking all the ribs in my body: for near twenty days, I was beset on all sides with these waves; sometimes I sunk, and sometimes I rose. My life was despaired of, when all of a sudden, through the divine favour, the zephyr of beneficence blew "from the source of that wind which restores the dead to life," and delivered my body from the fiery paroxysm of the fever. There was a sensible change in the disorder, until by degrees the fever and cough abated: on the 22nd of Zilkadeh, in the third year\*, I was restored to perfect health. Praises be unto God again and again for his mercy towards me in restoring me to health. But such is the leanness of my body, that there is not the least sign of flesh remaining, so that I am perfectly hide-

\* Of Furukhseer.

## عنايت نامه ۳

برخوردار سعادت اطوار کامگار میر سید محمد سلمه الله تعالى\*  
بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات و شوق ملاقات  
مشهود آنکه پیش ازین خطی مصحوب تیجا بهات نوشته  
شده بود رسیده باشد\* درینفولا روداد این است که ۲۷  
شوال فقیر را آزار تب و ضمیمه آن سرفه شدید عارض  
گردید چندی از سورت حرارت تب خبر نداشت و از شدت  
سرفه قریب بود که اضلاع بدن بهم بشکند قریب بیست  
روز درین چار موجه آزار گاهی غوطه خورده فرو میرفت  
و گاهی برمی آمد امید حیات منقطع شده بود ناگهان  
بفضل الهی نسیم عنايت از مهب نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى و زید  
و از آتش بحران تب بدن را بکناره کشید تخفیفی در آزار  
محسوس شد تا آنکه بتدریج تب و سرفه رو با انحطاط آورده  
بتاریخ ۲۲ ذی قعدة سده شفای تام و صحت تمام حاصل شد\*  
حمد الله ثم حمد الله علی ما جاءنا من الانجلاء\* اما نَحْوَل  
ولا غری بدن بحدیست که اثر گوشت در بدن نمانده  
استخوان و پوست بهم چسبیده صورت تشریحی شده ایم



bound, and the exact picture of a skeleton. *Verse:*  
 "My weakness was excessive beyond conception;  
 my body resembled a shred of my garment." To  
 this day, the 29th of Zilkadeh, I cannot perceive  
 any strength in my body; how then can it be sup-  
 posed that I am able to stir a step? It is more than  
 a month that I have been confined to this room:  
 for some days last past, I have discontinued a strict  
 regimen. I drink broth made of a quarter of a seer  
 of meat, with a pice weight of ghee, but without  
 tasting the meat. In short, there are not now any  
 remains of the fever or cough, and my constitution  
 is recovering; but the disorder having lasted a month  
 with great violence, whilst I am advancing in years,  
 this attack has reduced me to extreme debility;  
 however, now that by degrees I begin to eat some-  
 thing, in ten or twelve days I shall acquire strength.  
 That humane physician Mohammed Jaffer, exerted  
 great skill in removing my disorder, and, through  
 the divine favour, his endeavours have proved  
 effectual; he will obtain his reward. He came  
 several times to feel my pulse and comfort me; he  
 examined the urinal which was sent to him every  
 day, and prescribed medicines accordingly. May  
 God reward his goodness. My son, know for a  
 certainty that I have obtained new life, through  
 the good fortune of yourself and other relations.  
 Let all our relations with tongue and heart return  
 thanks for the divine gift. Make a maund of flour

\* کثرت ضعف بحدیست که نتوان فهمید \*  
 \* تن ما را زیکی رشته پیراهن ما \*  
 قوت طاقت تا امروز که ۲۹ ذی القعدة است اصلا  
 دیدن محسوس نمی شود راه رفتن و گام زدن چه معنی  
 دارد بیشتر شد که درین حجره خانه فروکش کرده ایم  
 چند روز شد که پرهیز شکسته ایم و در پاء و هیز گوشت  
 وزن يك پدسه روغن انداخته بگوشت دست ناکرده  
 شوربای آنرا میخورم \* حاصل آنکه از آزار تب و سرفه حالا  
 اثری نمانده و طبیعت با عدال حقیقی گرائیده اما چون  
 یکماه این آزار زور تمام داشت بحسب تقاضای سن عمر  
 این بار ناتوانی تام رویداده الحال که بتدریج چیزی  
 میخورم در ده دوازده روز قوت بهم خواهد رسید \* حکیم صاحب  
 مهربان حکیم محمد جعفر سعی بسیار در ابرای این آزار  
 نمودند بفضل الهی سعی ایشان مشکور شد و ایشان ماجور  
 گشتند \* چند بار برای دیدن نبض بنده پیش فقیر آمدند  
 و تسلی می نمودند قاروره که هر روز میرفت متوجه  
 شده ملاحظه نموده دوا نوشته میدادند حق سبحانه ایشانرا  
 جزای خیر دهد \* برخوردارا یقین بدانند که بطالع شما و دیگر  
 متعلقان از سر نو حیات یافتیم این شکر موهبت الهی



into bread, and distribute the loaves amongst the poor of Belgram. I have now written these few words of good news respecting my health, that you may be satisfied. Now I have no complaint but weakness, which will leave me in a few days; and it is my wish to ride out on the approaching festival. May this recovery from a grievous sickness, when life was depaired of, prove to myself, to you, and to all relations and friends, fortunate, fortunate, fortunate. Farewell.

#### LETTER IV.

To my son of happy endowments, Meer Syed Mohammed, may God preserve him. After implorations for prolongation of life, and for increase of honours, and wishing for an interview, be it thus known unto his precious mind.

Your letters arrived one after the other, and delighted me with the account of the welfare of yourself, and other relations and countrymen. I have now to inform you, that Syed Yar Ali, Syed Mohammed Bauker, and Syed Imam Ali, &c. arrived at Shajehanabad on the festival of *Uz-bah*, and took up their abode at the Kuttehorah of Sheikh Foreed, near my lodging, and they delivered your letter. Praised be God that all are well. I have already written you, particularly about my illness, by Da-moodur, a Hindoo of Belgram; it is therefore unneces-

همه متعلقان بزبان و دل بجا آرند و يك من آرد را نان بخته  
بفقراى بلگرام بدهند \* اين دو كلمه مزده صحت را بخط  
خود نوشتم كه خاطر جمع گردد \* حالا از آزار بالكلية شفا  
حاصل شد نقاهت هم درين چند روز برطرف مى شود  
اراده دارم كه روز عيد سوار شوم \* تماثل ازين بيماري  
صعب كه آميد حيات نمانده بود بر ما و شما و جميع برادران  
و دوستداران مبارك مبارك مبارك باد والسلام \*

#### عنايت نامه ۴

برخوردار كامگار سعادت اطوار مير سيد محمد  
سلمه الله تعالى \* بعد دعوات مزید حيات و ترقی  
درجات و شوق ملاقات مشهود خاطر عزیز آنكه خطوط آن  
برخوردار متواتر رسید از خبر خیریت شما و دیگر متعلقان  
و مردم وطن خاطر مسرور گردانید \* درینولا سیادت پناه  
سيد يارعلي و سيد محمد باقر و سيد امام علي و غیره روز  
عيد اضحی بشاهجهان آباد رسیده در کثرت شیخ فرید  
نزدیک احقر فرود آمدند و خط شما رسانیدند \* الحمد لله  
كه خیریتها حاصل است \* سابق حقیقت آزار خود را مفصل  
مصحوب دامودر هندوي بلگرام نوشته بودم الحال



تکرار تفصیل معویتِ آزار را باز نمودن لطایل دانسته  
 مزدهٔ صحت و سلامتِ خود را بآن برخوردار می نگارد  
 که بفضلِ الهی جلّ شأنه آزارها همه بر طرف شده طبیعت  
 باعْدال گزائیده محظوظ می باشم نقاحتِ معویت  
 آزار بسیار بود حالا در آن هم تخفیف بهم رسید \* روز بروز  
 توانایی زیاده می شود \* روزِ تقریب ضیافتِ سید یار علی  
 و غیره پرهیز باکیه شکستم و پولاد و غیره هرچه بر سفره بود  
 حصهٔ خود تناول کردم و الحمد لله علی ذلک خاطرِ جمیع  
 جهت از طرفِ بند \* جمع دارند \* در باب سید یار علی  
 مفارش نوشته بودند برخوردار ایشان طالع مند بودند  
 همین که رسیدند در سرکارِ میر جملہ نوک شدند دهم ذی الحجه  
 رسیدند و دوازدهم شهر مذکور نوکری میسر شد صد پنجاه  
 روپیه در ماه سید یار علی و صد و پنجاه روپیه در ماه  
 سید محمد باقر و صد و چهل روپیه در ماه سید امام علی  
 مقرر شد \* حقیقتِ دربار این است که میر جملہ روز  
 عیدِ اضحی از ظلِ سبحانی رخصتِ بنگاله یافته چند روز  
 برای سرانجام بار برداری و غیره لوازم سفر توقف نموده اند  
 ساعت دیده رونهٔ بنگاله خواهند شد \* سبحان الله عجب  
 قسمت است که دریں هر دو دربار روشنامی بهم رسیده

sary to enter into a fresh detail of the same subject.  
 I wrote to you the glad tidings of my recovery,  
 which, through the divine favour, has been completed, and my constitution is returning to its proper  
 temperament. I possess good spirits, the weakness  
 incident to my disorder being now considerably  
 abated, so that I am recovering strength daily. On  
 the festival day, at the usual invitation of Syed Yar  
 Ali, &c. I entirely broke the observance of all regi-  
 men, and ate my share of whatever was on the ta-  
 ble, Pow-law, &c. and God be praised for it. Be  
 perfectly easy about every thing concerning me.  
 You recommended to me Syed Yar Ali, who has  
 been particularly fortunate in being entertained in  
 the service of Meer Jemlah : he arrived on the 10th  
 of Zilhejeh, and on the 12th, got into office, for him-  
 self, one hundred and fifty rupees a month, and the  
 like sum for Syed Mohammed Bauker, and one hun-  
 dred and forty rupees a month for Syed Imam Ali.  
 The particulars of them are as follows:—On the  
 fortunate day of Uzkeh, Meer Jamlah took leave of  
 His Majesty to set out for Bengal, having delayed  
 his departure a few days, in order to procure carri-  
 age for his baggage, with other necessary prepara-  
 tions for his march : when he sees a lucky hour, he  
 will proceed for Bengal. Great God ! it is strange  
 fatality, that when in both these Durbars, where I



بود و الحال میخواستم که چون چند ماه خدمت کرده‌ام چیزی برای کار خود اِلْتِماس نمایم که این مُقدّمه در پیش آمد گویا امروز داخل شاهجهان آباد شده‌ام \* حالا از سرفو فکری دیگر باید کرد حق سبحانه حلال مشکلات است علیه توکل و هو حسبی و نعم الوکیل \*

برخوردارا بعد یکنیم ماه پس از شفا مُلازمت امیرالاعورا نمودم \* در مُدت آزار فقیر پُرسی بخانه ایشان تولّد شده بود \* چون فرزندان که قبل ازین مُتولّد شده بودند و ایشان شادیاها نموده مبلغ خطیر برضیافت و انعام مردم خرج کرده بودند هیچکدام از حیات مُتمتع نشد در تولّد این فرزند نذر هیچکس نگرفته شادی نکردند \* فقیر حینیکه که مُلازمت کرد سه تاریخ عربی و فارسی و هندی تولّد پسر مذکور در رنگ علحدّه با اسلوب دُعا گفته از نظرفیض اثر گذرانید بسیار محظوظ شدند و احوال پُرسی فقیر نمودند که چه احوال شماست \* عرض کردم آزار صعب کشیدم و از سرفو حیات یافتم \* فرمودند چه آزار \* اِلْتِماس کردم تب مُحرق بعد از آن مُتوجه شده بدست خود اشارت بنشستن فرمودند \*

was known, and where after some months attendance, I expected to have done something for myself, these circumstances have intervened. It seems as if I had arrived at Shajehanabad only to-day; and now I must make other attempts: but God can dispel all difficulties; I have placed my reliance on him, and he is sufficient for me, and a sure agent.

A month and a half after my recovery, I waited upon the Ameer-ul-Omrah. During my illness, a son had been born to him. Of all his children born before this time, after he had been at great expense in making entertainments on the occasion, not one had lived; therefore, on the present birth of a son, he did not receive the Nuzzir of any one, or make any rejoicings. When I waited on him, I presented him with three Tarikhs, namely, Arabic, Persian, and Hindy, on the birth of this son. The Tarikhs were in different forms, imploring blessings in different forms. He was very much pleased with them, and inquired about my circumstances, asking, "What is your situation?" I answered, that I was miraculously recovered from a severe fit of illness. He inquired what was my complaint, and I replied, an ardent fever. After this conversation, he kindly pointed with his hand for me to be seated. In



short, I am now well known to him, but to no purpose, as he is going to the Dekhan; and besides, at this time, from the multiplicity of business, his mind is in an unsettled state. His levee is now more crowded than His Majesty's. Amidst all this hurry, I visit him every day in private. We shall discover what is the will of God. I have also sent a copy of the *Tewarikhs* for your perusal, and I fancy they will please the poets of your country: here they have been approved by all who have seen them. Mowlawee Jewun\*, when he saw the *Tewarikhs*, in a large company, said aloud, I am honoured in being the cotemporary of such a genius, and he shewed me so much attention, that I was ashamed.

I have already written you about the *Sunud* of Elm Hadees, which his excellency the deceased Meer Syed Mobarek (may the favour of God rest upon him) gave me, and which is written in a section of small paper; the last leaf of which is in his own hand-writing: I desired you to take the paper out of the library, and having copied and examined it, to send it by a safe conveyance, as it is very much wanted. The original, preserve in the family with

\* The preceptor of Aurungzebe.

غرضکه روشناسی خوب بهم رسیده بود اما چه فائده که ایشان روانه دکن می شوند \* و درین ایام از کثرت ازدحام کارها حواس ایشان مُتفرق - در دربار ایشان درین روزها اینقدر کثرت می شود که در دربار بادشاهی آنقدر نیست برین هم هرروز برای مُجرا در خلوت میروم تا خدا چه خواسته است \* مَسوده توارخ برای مطالعه شما هم فرستاده شد غالبکه پسند سخن سنجان آن دیار هم شود اینجا هرکس که دید پسندید \* مولوی جیون که این تاریخها دیدند مردم بسیار پیش ایشان نشسته بودند بحضور هر همه فرمودند که ما را بوجود شما فخر است که در زمانه ما همچو شما مُستعدی موجود است آن قدر مهربانی کردند که خجالت کشیدیم \*

برخودارا پیش ازین بشما نوشته شده بود که هند علم حدیث که حضرت میر مرحوم میر سید مبارک رضوان الله علیه به بنده داده اند بر یک جزوی کوچک نوشته شده است و در ورق آخر جزو مذکور خط شریف میر مسطور است باید که آن جزو را از کتاب خانه بر آورده نقل آن گرفته مقابله نموده با احتیاط ارسال دارند که پرمطلوب است \* و اصل جزو را با احتیاط تمام در خانه نگاه دارند زیاده درین باب



the utmost care. On this subject what need I say more? I also wrote you concerning spectacles, but I am now in want of a pair: here is plenty of that article, but none that perfectly suit my eyes. I have met with a good pair at Bukhir, which the servants mislaid, and in spite of every search, they cannot be found. I left behind me a pair of European spectacles, in a wooden frame; because I considered them as valuable, and as I did not immediately want them, I therefore left them at home, that they might be safe; but it appears that you have given them to somebody: if it is possible to get them back again, you must positively effect it. They suited my eyes so exactly, that with them I could discover the sky's skin. I bought here two pair of spectacles for you, and have sent them. The intrinsic value of my Europe spectacles is inconsiderable; but on account of their suiting my sight exactly, I have expatiated thus much on the subject. Enquire of our servant Houssein, what became of the Bukhir spectacles that were in one of the divisions of the writing-box, and who took them out of that place, and where they have put them, and let me know what he says on the subject. Farewell.

چه مُبالغه رود \* و برای عینک هم سابق نوشته شده که درینوا  
مُحتاج عینک شده ام عینک دینجا بسیار است اما بچشم من  
خوب موافقت نمیکند \* یک عینک خوب در بهکتر بهم رسید بود  
آنرا نفران گم کردند \* هرچند در اسباب جستم بهم نرسید \* عینک  
فرنگی حلقه چوبین که در خانه گذاشته بودم نظر برین که چیزی  
نفیس است و بالفعل مُحتاج نیستم در خانه بگذارم که  
باحتیاط خواهد بود ظاهرا شما آنرا بکسی داده اند اگر  
استرداد آن ممکن باشد البته مُسترد گردانند که بسیار  
بچشم من مُوافق بود که تا ادیم السما بنظر می آید \* و من  
ازینجا دو زوج عینک خریده برای آن عزیز بفرستم مالیت  
معلوم اما برای موافقت چشم اینقدر مُبالغه میروند و از  
حُسن خدمت کار بپرسند که آخر آن عینک بهکتری که  
در طاق قلمندان می بود چه شد و که برداشت و کجا نگاه  
داشتند جواب این مُقدمه ازو دریافت نموده برنگارند  
والسلام \*



## LETTER VI.

To my son of happy endowments, Meer Syed Mohammed; may God preserve him. After implorations for the prolongation of life, and for increase of honours, and wishing for an interview, be it thus known unto his precious mind. At this present, being the 4th of Rubby ul Akhir, I visited His Majesty in the Dewan Khass, when out of his kindness he conferred on me another blessing, that is to say, a dress with a bálábund\*, and gave me orders to proceed to the charge of my office; upon which I performed my obeisances and departed. Nothing now remains to be done by His Majesty (the shadow of God). The business of the Jageer is unavoidably delayed: on account of the mourning of the Ameer-ul-Omrah for the death of his nephew, a youth, and also for the loss of his son, there has been no opportunity of speaking on the subject. On the last day of last month, the Ameer-ul-Omrah departed from the city of Shahjehanabad, and encamped near the shrine of his excellency the prince of Sheikhs (i. e. Nezám ed-deen Owlia). I have never yet recovered my strength, but notwithstanding my weakness, yet every morning I ride to the camp of Ameer-ul-Omrah, and from thence return to His Majesty's levee. God grant that matters may end according to my desire. If the Ameer-ul-Omrah had remained some time longer, all my wants would have been supplied. Now also, through the divine favour, all will be well. Without concluding the business of the Jageer, I cannot leave this place, that being the

\* A fillet of gold stuff worn over the turband.

## عزایت نامه ۸

برخوردار سعادت اطوار میسر سید محمد سلمه الله تعالی \* بعد  
دعای مزید حیات و شوق ملاقات مشهود خاطر عزیز آنکه  
درینولا بتاریخ چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۴ در دیوان خام  
ملازمت حضرت ظل سبحانی نمودم از راه فضل و کرم تبرک  
یعنی خلعت بالابند مرحمت نموده رخصت تعلقه  
خدمت فرودند آداب تسایمات خلعت و رخصت بجا آوردم  
الحال از پادشاه ظل الله کاری نموده مقدمه جاگیر ضروری  
است بسبب ماتم متواتر امیرالأمرا که برادرزاده جوان  
و پسر ایشان برحمت الهی پیوستند عرصه عرض میسر نیامد \*  
و ثواب مذکور ساخ ماه ربیع الاول سنه ۴ از شهر شاهجهان آباد  
برآمده نزدیک بدرگاه حضرت سلطان المشایخ در دایره فرود  
آمده اند الحال باوجود ناتوانی بدن که هرگز بحالت اصلی  
نمی آید همیشه سوار می شوم صبح سوار شده بلشکر  
امیرالأمرا میروم از اینجا باز بدربار پادشاهی میروم \* خدا کند  
که کارها خاطر خواه صورت گیرد \* اگر امیرالأمرا چندگاه دیگر  
می ماندند جمیع مطالب صورت میگرفت \* الحال هم از فضل الهی  
خوب خواهد شد بدون کار جاگیر برخاستن بنده از اینجا  
نمی شود که کار جاگیر پر ضروری است و برآمدن جاگیر



most necessary of all my concerns; and to obtain a new Jageer is become a matter of extreme difficulty: a great many people have bewildered themselves in this pursuit. I am in hopes that through the divine favour, the business of my Jageer will be accomplished. On the 14th of the present month of Rubby ul Akhir, I obtained the Sanud for the office of Sewannehnagaree of Bukhir and Sewistan, complete in all the forms; but the patent for the Bukhsheegeery and Wakianagaree of Sewistan is not yet registered in the Bukhshee's office. I represented my case in respect to the increase of Munseeb to the Ameer-ul-Omrah, who admitted my pretensions, and gave orders accordingly to his own Peishkar, who has procured the particulars from the records, so that there remains no doubt of the increase being duly confirmed. About this affair I have confidence in the divine favour. Farewell. To all persons of consideration, to little and great, men and women, of high and of low degree, to youths and to aged persons, present my salutation. The time was short, and the courier in haste; I have therefore comprised my meaning in few words.

NOTE BY MEER SYED MOHAMMED.

In A. H. 1127, being the 4th year of the reign of Ferukhseer, the illustrious Nawaub Ameer-ul-Omrah Hussein Aly Khan Behadar Firoze Jung, Syed of Berabeh, was appointed Nazim of all the Soobahs of the Decan, and on the last day of Rubby ul Awul set out from court towards the foundation of good fortune, i. e. Aurungabad, where he continued some time. At the end of the 7th

مُحال محض شده عالمی درین خیال سرگردان است امیدوارم که به فضل الهی کار جاگیر احقر صورت گیرد \* برخودار چهاردهم ماه ربیع الآخر سنه ۴ سند خدمت سوانح نگاری بهکتر و سیوستان مرتب شده بدست آمد سند بخشگیری و وقائع نگاری سرکار سیوستان هنوز در دفتر بخشیان رجوع است \* مقدمه اضافه بخدمت نواب امیرالامرا عرض کردیم منظور فرمودند و پروانگی به پیشکار خود داده اند پیشکار مذکور حقیقت از دفتر نویسانیده است غالب که عنقریب بر فرد حقیقت دستخط اضافه مزین شود بعنایت الهی ازین کار هم خاطر جمع می شود والسلام \* در خدمت جمیع بزرگان و همه خرد و کلان ذکور و اناث صغیر و کبیر برنا و پیر سلام رسانند \* وقت تنگ بود وقاصد مستعجل برد و کلمه اختصار نموده شد \*

تفتار از میوسید محمد

در سنه یک هزار و یکصد و بیست و هفت که سال چهارم از عهد فرخ سیر پادشاه بود نواب معالی القاب امیرالامرا حسین علی خان بهادر فیروز جنگ سید باره ناظم صوبجات دکن مقرر شده سالخ ماه ربیع الاول از پیشگاه خلافت و جهان داری به سمت خجسته بنیاد اورنگ اباه روانه گردیدند \* و مدتی



year of the reign, Hussein Aly Khan, without any order from his Majesty, marched from the Dekhan with a large army of Hindostanee troops, Moghuls and Marrahtahs, with design of proceeding to Agra. But on the 27th of Rubby ul Awul, A. H. 1131, he arrived in the neighbourhood of Shah-jehanabad, and encamped near the *Lat of Firoze Shah*. On the 5th of Rubby ul Akbir, he waited on his Majesty; and, after being received with marks of favour, returned to camp, from whence he wrote, that if, in order to remove the apprehensions that were in his mind, the king's troops were removed, and his own put in possession of the fortress, he could visit his Majesty with confidence. As the king never opposes the inclination of the two Syeds, he consented to this proposal; and on the 8th of the month, the weekly guards, with the Munsubdars of the new Khass Jelow, and of the old Jelow\* having evacuated the fort, he made his own arrangements, and having posted his confidential servants, himself with armed troops, took possession of the house of Dara Shekouh. The Nawaub Koteb ul Mulk and Ajeet Singh Rathore, the Rajahs of Jewdypoor and Meerut, went into the fort, seized his Majesty, and having deprived him of his sight by the application of the Meelf†, put him into close confinement, and proclaimed Ruffeih ul kud-ir, son of Shah Alum Behadur Shah, son of Arungzebe Aulumgeer, whom they

\* Vide Ayeen Akber, vol. i. page 267.

† An iron needle, which is heated in the fire and then passed over the eye.

در آنجا ماندند \* در اواخر سنه هفتم از جارس پادشاه مذکور نواب مسطور بدون حکم شاهي مع جمع کثیر و جم غفیر از فوج هندوستان و مغیله و مرهقه از دکن اراده دارالخلافه کرده بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۳۱ در سواد شاهجهان آباد رسیده قریب لات فیروز شاه فرود آمده پنجم ماه ربیع الآخر ملازمت پادشاه نموده مشمول عنایات گردیده بمعسکر خود رفت \* و عرضه کرد که بسبب واهمه که بخاطر راه یافته اگر مردم پادشاهی برخیزند و نوکران من در قلعه باشند بدلیجعی ملزمت نموده آید \* چون پادشاه از گفته سادات تخلف نمیگیرد بدان رضا داد \* هشتم ماه مذکور هفت چوکی و منصب داران خاص جلو و جاو قدیم دارا شکوه را برخیزانیده در قلعه بندر بست خود نمود و مردم معتبر از نوکران خود جا بجا نشانده خود در حوای دارا شکوه با فوج مسلح نشست \* و نواب قطب الملک و اجیت سنگه راتهور و راجه جوده پور و میرتپه را در قلعه فرستاد تا پادشاه را در قید آورده میل در چشمش کشیده کور کرده محبوس داشتند \* و شاه رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع القدر بن شاه عالم بهادر شاه بن شاه اورنگ زیب عالم گیر غازی را که در قلعه



سایم گذه محبوس بود بر آورده پیداشاهی برداشتند سه ماه و ده روز  
از سلطنت او گذشته بود که بتاریخ نوزدهم رجب وفات یافت \*  
میدالسادات یعنی نواب عبداللہ خان المخطوب بقطب الملک  
که مرتبه وزارت داشت و بخشی الممالک نواب حسین علی خان  
برادر خرد ایشان بیستم ماه مرقوم برادر کلان آن پادشاه  
مرحوم را که شاه رفیع الدوله نام داشت بر تخت سلطنت  
نشاندند و بشاهجهان ثانی ملقب ساختند او چهار ماه کسری  
کم پادشاهی کرده فوت کرد \* ارکان سلطنت واعیان مملکت  
شاه روشن اختر بن شاهزاده خجسته اختر بن شاه عالم بهادر شاه  
بن شاه اورنگ زیب عالم گیر را بتاریخ پانزدهم شهر ذی القعدة  
هفته سی و یکم بعد یکہزار و یکصد بطالع اسعد بر اورنگ خلافت  
اجلاس دادند و در اوائل سنہ هشتم از جلوس معلی واقعہ ہائے  
مرحومی میر صاحب و قبلہ روی داد \* **إِنَّا لِلّٰہِ وَإِنَّا إِلَیْہِ رَاجِعُونَ \***  
و آن قبلہ مقبلان علیہ ( **مِنَ اللّٰہِ الرَّحْمَۃُ وَالرَّضْوَانُ** ) از سنہ ثلث  
فرخ سیری تا ابتدای سنہ ثمان محمد شاهی مدت یازده  
سال در سفر و حضر حاضر حضور انور بوده اند \* مگر ده ماه  
کہ در وطن تشریف فرمودہ بودند کہ در عقب ایشان قضیہ  
سید حسین علی خان (کہ در عین دربار پادشاهی حیدر بیگ نامی

had released from his imprisonment in the fortress of Seleemgurh. He died on the 19th of Rejeb, after having reigned three months and ten days.

The two Syeds, namely the Nawaub Abdullah Khan, whose title is Koteb ul Mulk, and who held the office of Vizier, and the Bukshee ul Memalick Nawaub Houssein Aly Khan, the younger brother, on the 20th of the same month, placed on the throne the elder brother of the deceased monarch, and who was named Ruffick ud Dowleh, and gave him the title of Shahjehan the Second. He died after a reign of four months. These nobles then raised to the empire Shah Roshen Akhtir, son of the prince Khojestah Akhtir, son of Shah Alum Behadur Shah, son of Aurungzebe Alumgeer, and on the 16th of Zulkadeh, A. H. 1131, on a lucky hour, placed him on the throne. In the commencement of the 8th year of his reign, happened the death of my revered father. "Of a truth we were created for the service of God, and of a truth unto him we shall return."

From the third year of Ferukhseer, until the beginning of the 8th year of Mohammed Shah, a space of eleven years, he was always with the court, either in camp or in the city, excepting ten months, when he visited his native country (Belgram). During his absence, happened the affair of Houssein Aly Khan, who, when in the precincts of the palace, was assassinated by Hyder Beg, a Moghul foot soldier, who, on pretence of presenting a pe-



tition, that he held in his hand, came up to the Palkee, stabbed him in the belly with a knife, and he expired immediately.

#### REMARKS BY MEER SYED MOHAMMED.

It is well known, that the editor of these letters, in the 4th year of Ferukhseer, after the departure of the Ameer ul Omrah for the Decan, in obedience to the command of his father, went from Belgram to Dehly, and continued with him from that time until the end of the reign, when the Ameer ul Omrah, having thrown off his allegiance, and marched from the Decan towards Hindostan, the king sent Ekhlass Khan to Aurungabad, to endeavour to dissuade the Ameer ul Omrah from his purpose. As my father had been for a long time intimately acquainted with Ekhlass Khan, he pressed my father to accompany him, who, being unable to refuse his importunity, consented to his request. The Sunud for the office of Sewanneh Negaree of Sircar Bukhir being not yet prepared, when my father consented to accompany Ekhlass Khan, he therefore recommended me to Mirza Golaum Mohammed, who had a Munsub of three thousand, with the title of Mirza Khan, and the office of Sowanih Khwan to the presence. At the time of his departure, he spoke the following hemistich in my behalf, "I commit him to the care of God and my Lord." After that, my father departed for the Decan, and on parting he directed me, as soon as I should have

از بیادگان مغایه به بهانه گدازانیدن عرضه که در دست داشت  
نزدیک پالکی سواری رفته کاری در شکمش رسانید تا بدرجه  
شهادت رسید (واقع شد) \*

#### مخفی نماند

که بنده راقم الحروف در سنه چهارم فرخ سیري وبعد  
روانه شدن نوب امیرالامرا بدکن بموجب طلب دهم رجب  
بخدمت فیض موهبت حضرت میرصاحب و قبله غفره الله له  
از وطن بدهای رسید \* و از آن هنگام تا آخر سلطنت که امیرالامرا  
خلاف حکمی کرده از دکن قصد هندوستان نمود و پادشاه  
نواب اخلاص خان را روانه اورنگ آباد ساخت که رفته امیرالامرا را  
از عزم این صوب باز دارد \* بنده در خدمت قبله جاودانی ابوی  
رحمة الله علیه بودم و چون میرصاحب و قبله از قدیم طریق دوستی  
و اخلاص بنواب اخلاص خان داشتند نواب مسطور تکلیف همراهی  
کرده پر بجد شد ناچار اختیار کردند \* هنوز سند خدمت سوانح  
نگاری سرکار بهکر مرتب نشده بود که رفتن قبله گاهی به همراهی  
اخلاص خان پیش آمد \* بنده را به میرزا غلام محمد که بمنصب  
سه هزاري و بخطاب میرزا خان سرفرازي یافته بود و خدمت  
سوانح خواني حضور پرنور داشت سپردند \* و وقت رخصت



received the Sunud, to retire to Belgram, and prepare for my journey, and repair to my station in a Palkee, with all possible expedition. I continued some time at Dehly, and every day paid my respects to Mirza Khan, by which means I soon obtained my Sunud. On the last day of Zulhejeh, A. H. 1130, I returned to Belgram, and after making preparation for my journey, on the fourteenth of Rubby ul Awul, set out for Bukhir, and on the 22nd of that month, arrived at the town of Dassneh, where I learnt from those who had come from Dehly, that Houssein Aly Khan had returned from the Decan, and was encamped in the neighbourhood of Dehly. On the 27th of the same month, I entered that city, and took up my abode at the Kuttereh of Sheikh Fereed. The next day, there happened an eclipse of the sun, which I thought would be an unlucky time to wait on my father, and resolved to defer it till the next day. The 29th, at breakfast time, I was preparing to set out, when my father himself alighted at the same Kuttereh where I had taken up my abode. I embraced his feet, and he received me with the utmost kindness and affection. In the manner above related, on the eighth Rubby ul Akhir, the two Syeds of Barahel seized Ferukhseer and imprisoned him. The king remained in confinement two months, when he delivered up his

خود این مصراع پیش میرزا در حق بنده خواندند \* اورا بخدا بخداوند سپردم \* بعد از آن قبله دوجهان روانه دکن شدند و وقت وداع باین احقر فرمودند که سند خدمت بدست آورده بوطن رفته سرانجام سفر نموده بسواری پالکی زود بمتعلقه خدمت باید رفت \* فقیر چند گاه در دهلی ماند و هر روز آمد و رفت بدربار میرزا خان میکرد تابزودی سند خدمت بدست آمد \* اواخر ذی الحجه سنه ۱۱۳۲ بوطن رسیده تهیه اسباب نمود چهاردهم شهر ربیع الاول روانه بهکر شد ۲۶ ماه مزبور بقصبة داسنه رسید \* از آیندگان شاهجهان آباد شنید که ثواب حسین علی خان از دکن مراجعت کرده در سواک دهلی دایره دارند \* بنده ۲۷ ماه بشهر درآمده در کترة شیخ فرید منزل گزید \* ۲۸ ماه کسوف آفتاب واقع شد بخاطر آوردم که در چنین روز منکوس ملازمت میرصاحب و قبله حقیقی نکنم فردا بمبارکی خواهم دریافت \* ۲۹ ماه وقت چاشت این کمترین در تهیه سواری بود که آنقبله گاه خود در کترة که فرود آمده بودم تشریف فرمودند \* بنده سر در قدم مبارک نهادم توجه و مهربانی بغایت فرمودند \* و چنانچه در صدر مذکور شد \* هشتم ماه ربیع الآخر سادات باره قریخ سیر بادشاه را گرفته اسیر زندان کردند \* شاه تا دو ماه محبوس مانده جان بجان بخش سپرد \* بالاخره هشتم جمادی الآخری



soul to its Creator. On the evening of the eighth month of Jemady ul Akhir, the royal corpse was brought out and deposited in the Mausoleum of Hemayoon. On account of these troubles, my father did not think it adviseable for me to go to Bukhir. In the manner above related, Ruffeik ud Dirjal became king, and after him Ruffeik ud Dowlah, commonly called Shahjehan the Second. During his reign, Shah Nakooseer, son of the prince Akber, son of Aurungzebe, who was prisoner in the fort of Akberabad, through the machinations of Suffy Khan, the Killadar, and the garrison, was proclaimed emperor.

When intelligence thereof was received at Dehly, the Ameer ul Omrah instantly marched from that city to Agra, where Coteb ul Mulk and Shahjehan the Second shortly after joined him. My father accompanied the Ameer ul Omrah to Agra, leaving me at Dehly, with directions, that as soon as Sheikh Mohammed Reza, our deputy, should make any remittances, to apprize him thereof. Shortly after, there came from Bukhir a bill of exchange for eight hundred rupees, and I despatched a servant named Janee from Dehly to Agra with the news. My father directed me to go to Akberabad, and I set out accordingly, and accompanied the royal camp. When I arrived at Agra, I saw affairs in

جنازه آن بادشاه مغفور بیرون آورده در مقبره همایون مدفون ساختند و بسبب این فتنه و فساد بنده را آن قبله مجوز رفتن بصوب بیکر نشدند و روانه شدن من بآنطرف موقوف ماند \* و چنانچه بالا ذکر کردم شاه رفیع الدرجات پادشاه شد و بعده شاه رفیع الدوله که بشاهجهان ثانی مشتهر گردید \* و در عهد او شاه نیکوسیر بن شاهزاده اکبر بن شاه اورنگ زیب عالم گیر در قلعه اکبر آباد با عانت صفی خان قلعه دار آنجا احتشام قلعه خروج کرد و بر تخت مستقر الخلافه نشست و چتر بر سر گرفت \*

این خبر چون بدلهلی رسید نواب امیرالامرا بمجروح استماع از شاه جهان آباد بطرف اکبر آباد کوچ کرد و بر اثر آن باندک مدت نواب قطب الملک شاه جهان ثانی به اگره نهضت کردند \* میر صاحب و قبله مقبلان بهمراهی آن امیر کبیر از سابق روانه شده بودند و بنده را در دهلی گذاشتند و فرمودند که هرگاه شیخ محمد رضا نائب خد مات چیزی خرج فرستد ما را خبر کنید \* بعد چندی هندوی مبلغ هشت صد روپیه از بیکر رسید جانی خدمتگار را از دهلی به اگره فرستادم و خبر کردم \* جناب فیضاب بنده را نزد خود با اکبر آباد طلب فرمودند بموجب امر عالی بخدمت شریف رسیده شد \* درین سفر که از دهلی به اگره آمدم همراه اردوی معلی



بودم الحاصل چون به آگره رسید هنگامه برپا شده دید که  
 نوکران امیرالامرا توپها بر مسجد بیگم و ترپولیه بالا  
 برده حرب میکردند و از آن طرف در قلعه توپچیان توپ  
 و بندوق سر میدادند \* در چنین ایام امر عالی قبله گاهی  
 صادر شد که بنده را بوطن باید رفت \* این فقیر عرض کرد  
 که درین حادثه صاحب را گذاشته چه طور قصد جانی  
 کنم \* باز مکرر فرمودند بنده التماس سابق بتکرار معروض  
 داشت در غضب شدند و فرمودند گفته ما را نمی شنوید \*  
 گفتیم سمعاً و طاعه اما در چنین وقت نازک پسر برای همین  
 کار آید که در خدمت پدر باشد \* بمهربانی فرمودند  
 شما تخم ما هستید مینخواهم که ازین فتنه محفوظ مانید \*  
 بالضرور در عین برسات اواخر شهر رمضان که آب جمعه  
 در غایت طغیانی بود بدستک امیرالامرا گذار نموده روانه  
 وطن گردید و اوایل شوال سنه ۱۱۳۰ بمسکن خود رسید \*  
 و میر صاحب و قبله دو جهان برفاقت نواب امیرالامرا در  
 اکبرآباد ماندند تا آنکه قلعه مفتوح شد و نیکوسیر گرفتار گردید \*  
 قبله جاودانی در تمنیت فتح قلعه آگره قصیده گفته اند  
 و به نواب مشارالیه گذرانیده مورد آفرین و تحسین شده اند \*  
 بررای اولی الالباب روشن و مبرهن خواهد بود که این تقریر

confusion : the troops of the Ameer ul Omrah were  
 cannonading the Begum's mosque ; and on the  
 other side, from the fort, they were discharging  
 cannon and musquetry. In this situation my fa-  
 ther ordered me to repair to Belgram, but I ven-  
 tured to represent the impossibility of quitting him  
 at such a time as this: he repeated his commands,  
 and I again remonstrated, when he became dis-  
 pleased, and asked whether I would listen to his  
 words or not. I answered, that I heard, and would  
 obey : but begged leave to represent, that in such cri-  
 tical times, a son could be serviceable only by attend-  
 ing on his father. He kindly replied, You are my  
 stock : I wish you to be preserved from these dan-  
 gers. So I was constrained to set out in the height  
 of the rains, at the end of the month of Ramzan ;  
 and having a passport from the Ameer ul Omrah, I  
 crossed the river Jumnah, and proceeding to Bel-  
 gram, reached home in the beginning of Shawal, A.  
 H. 1130. My father continued at Agra along with  
 the Ameer ul Omrah, till the fort was taken,  
 and Nakooseer seized. My father wrote a poem on  
 the capture of the fort of Agra, which he presented  
 to the Ameer ul Omrah, who praised it very much.  
 The intelligent reader will plainly see, that my ob-  
 ject in writing these remarks is to clear up a con-  
 tradiction, which there might otherwise appear to



be, as in the letters already given, it is said, that the Ameer ul Omrah, at the command of His Majesty, had gone to Aurungabad, to regulate the country of the Decan; and in those here subjoined, it will appear, that the Ameer ul Omrah is besieging Nakooseer in the fort of Agra. How can these two accounts agree, unless the above explanation is understood?

#### LETTER VII.

To my son of happy endowments, Meer Syed Mohammed, may God preserve him. After imprecations for the prolongation of life, be it thus known.

On Wednesday the second of Jemady ul Akhir, A. H. 1132, having taken leave of the Ameer ul Omrah, I set out for our country, and on Tuesday the 8th, arrived safe at Kinnoge. On the 27th of Jemady ul Awul, I despatched a hired courier with two Perwannahs for my Jageer and yours, and fulfilled my promise of apprizing you five or six days before my arrival at home. Kurreem Allah and Meer Ashruff came to Kinnoge on two hired Bheels, and have sent a man to you. To-day, which is Friday, please God, I shall be at home. Borrow two horses of your relations, and send them to the river

که در اینجا بقلم آمد موجب آن است که در خطوط سابق ازین مکتوب مرغوب اندراج یافته که ثواب مومنی الیه بموجب امر پادشاه برای ضبط ملک دکن باورنگ اباد رفت و در خطوط لاحق مندرج خواهد بود که امیرالامرا در اکبر اباد است و بانیکوسیر که متحصن قلعه اکبر اباد شده در جنگ است \* هر دو خبر چگونه مطابق شود اگر آنچه بالا مذکور شد معلوم نگردد \*

#### عزایت نامه ۷

برخوردار کامگار میرسید محمد سلمه الله تعالى بعد دعوات مزید حیات مشهود آنکه

روز پنجشنبه دوم جمادی الآخرة سنه ۱۱۳۲ از جناب عالی متعالی مَرخص شده روانه وطن گردیده چهار شنبه هشتم ماه مزبور بخیر و عافیت بقنوج رسیدیم \* شنبه ۲۷ جمادی الاولی قاصد أجوره دار با دو پروانه جاگیر خود و شما روانه وطن کرده از آمد خود اطلاع داده بودم و ایفای وعده که پیش از رسیدن خود بوطن به پنج شش روز خبر خواهم داد بجا آوردم \* صاحبی میرکرم الله و میر اشرف بسواری دو بهل کرایه تا قنوج رسیدند آدم پیش آن برخوردار فرستاده شد \* امروز



Ganges, for these two persons, to carry them home from thence. Send also the camel of Syed Mohamed Azem, together with sacks and ropes, to carry the baggage that was brought on the Bheels. About nine o'clock in the morning, I shall set out from Kinnoge for Belgram, and perhaps reach the river in the afternoon. I desire that neither yourself, nor any person who is with you, will think of coming to the banks of the river Ganges, as the wind is intensely hot, and I shall so soon be there myself. In the afternoon, if you are very desirous, you may come as far as Kukrale; but even this is unnecessary, and contrary to my wish, it being my desire that we should meet at home. What shall I write besides my desire to see you? Adieu.

که پنجشنبه است انشاء الله بوطن می‌روم \* دو سواری اسپ  
از برادران بعاریت بدست آورده برای هردو کس تا آب گنگ  
بفرستند که از انروی آب بر اسپان سوار شده بوطن برسند \*  
و شتر بر خوردار سید محمد اعظم برای بار برداری بار که برپهل  
است با شلیته و رسن نیز بفرستند \* یک پهر روز برآمده بنده  
از قنوج روانه بلگرام خواهم شد شاید تاظهر آن روی آب بروم \*  
آن بر خوردار و هرکس که همراهی شما کند هرگز اراده آمدن  
تا لب آب گنگ نخواهد کرد که هوا بسیار گرم است من  
خود آنجا می‌روم \* آخر روز اگر پر بجد در آمدن باشند تا گنگرالی  
بیایند و الا این هم درکار نیست بخدا که هرگز راضی نیستم  
همان جا ملاقات خواهند کرد که خوشوقتی ما درین است زیاده  
بجز شوق چه نویسد والسلام \*



## LETTER

FROM

THE EMPEROR AKBER TO ABDULLAH KHAN,  
THE USBECK, RULER OF TURAN.

[COMPOSED BY UBUL FUZUL.]

GLORY in the highest to the Creator, who, by the energy of his all-forming power, called into existence this diversified world; who has at some periods regulated and arranged the various classes of mankind, by the direction of the prophets and apostles, and, at other times, has governed and given order to this visible system by the authority of the kings, who are the pillars of dominion.

May the divine favour be also the support of those noble personages, whose office it is to protect the present age from the tumults of sedition, and the perplexities of misfortune; and whose whole attention is occupied in securing to mankind (whether of similar or opposite persuasions) lasting tranquillity and peace, and in improving this state of frailty.

## مُنتَخَبَاتِ عِلَامِي

سپاسِ قدسی اساسِ مُبدعی را سزد که عالمِ گوناگون را با چندین شیون و فنون که عبارت از صورِ علمیه اوست به نیروی قدرتِ ابداعی از نهان خانه بطون ببارگاه ظهور آورده طوایفِ آنام را گاه در قهرمان فرمانِ روایان معنی که نفوسِ قدسیه انبیا و رسل (علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ والسلام) اند بوحثِ ارادی مُنخرط ساخته انتظام و التیام بخشید \* و گاه در مطوتِ جلالِ مسندِ آرایان صورت که اساطین سلاطین اند انسلاک داده بوحثِ قهری نظامِ کارگاهِ ظاهری را آرایش داد \*

و عالمِ عالمِ تائیداتِ علوی و توفیقاتِ سمایی قرینِ روزگار بزرگانِ والانزاد که زمانِ حال را از شورشِ فتن و آشوبِ حوادثِ زمنِ نگاه داشته همگی همتِ علیا مصروفِ آندارند که جمهورِ آقام را از مُتفق و مُختلف در بساطِ امن و بساطِ عافیت داشته در معموری خرابِ آباد صورت میگویند گرداناد \*



در هنگام وفور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت بود  
و خاطر را بهجت در نزهت آباد کابل بمشاهده لوحه صفوت  
وصفا و مطالعه دیباجه قربت و اصطفا که کار نامه نگارستان  
یکتادلی بود مشرور و منشرح شد \* و بشمائم نورانی خلّت  
و ولا و روائع روحانی بسطت و ضیا از شقائق حدائق مبانی  
و ریاحین مضامین و معانی آن مشام فیض انتسام روح  
طراوت تازه گرفت و دماغ فردوس ابتسام ضمیر نصارت  
بی اندازه پذیرفت \* ریاض محبت و قرابت قدیمی سرسبز گشت  
و اساس خلوص و وفای صمیمی استحکام یافت \* الحق این  
سجده رضیه که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمه زبانی است  
مسرت افزای دل مشتاق و طرب پیدای ضمیر صافی همان  
تواند بود و مجالست صوری و مصاحبت ظاهری را بدل  
عدم البدل توان شمرد \*

و آنکه رقم پذیر خامه مواخات شمامه بود که در توکید  
مبانی صلح و تصفیه مناہل وفاق از جانبین اهدام رود و هندو  
کوه فیما بین باشد بر منظر استحسان جلوه نمود \*

پیدا است که امری شریفتر در عالم کون و نشای تعلق  
غیر از تودن و توفیق نشان نداده اند که نظام سلسله کائنات  
بآن منوط و مربوط است و هرگاه این معنی در طبقه سلاطین

I was favoured at Cabul, in a most auspicious  
conjuncture, with your agreeable and valued letter,  
which is a compendium of unanimity, and which  
afforded me the highest satisfaction. The fra-  
grance of friendship, and the breeze of joy, from  
the garden of its contents, afforded refreshment to  
my soul, and vigour to my understanding. The  
garden of regard and ancient affinity blooms with  
gayness, and the foundations of sincerity and at-  
tachment exhibit firmness and stability. This de-  
lightful correspondence, which is in reality an in-  
tercourse of souls, yields me the highest gratifica-  
tion, and may be considered by a heart of sincerity  
as an actual interview.

Your highness has written, that every means  
should be attended to for strengthening the basis  
of our mutual peace, and for purifying the waters  
of reciprocal affections, and that *Hindu Koh* should  
be the boundaries of our respective dominions.  
This cannot but meet with my entire concurrence.

It is manifest, that in this world of dependance,  
God has blessed us with nothing more excellent  
than love and esteem;—indeed, the harmony of  
mankind is materially connected with these quali-



ties, and as often as they adorn the character of princes, who are the props of empire, both temporal and eternal, they dispense tranquillity and comfort to the human race.

I am sensible I ought to have anticipated your highness in demonstration of attachment and regard; since, from the first dawn of my good fortune, contrary to the conduct of many past sovereigns, all my wishes have been to diffuse benevolence through the whole earth. As it happens that your highness has made the first advances, it becomes peculiarly incumbent in me to pay every attention to this connexion. On this account, therefore, when the king of Persia, on the score of our former intimacy, sent *Yadgar Sooltan Shamboo* to request my assistance, I waved compliance. When *Shah Rookh Meerza*\* also earnestly desired a Jagheer in the cooler climates of Cabul or Cashmere, or the territories of Beejoor or Teera, fully considering the vicinity of your dominions, I refused my concurrence, and appointed him to one in the province of Malva. I have likewise summoned the Emeers of

\* This *Shah Rookh Meerza*, prince of Budukhshan, being expelled his dominions by *Abdullah Khan*, came in the year 1585 A. D. (Higera 993) to the court of Akber, and ranked himself among the king's Omras.

که اساطین بارگاه جبروت اند بظهور آید هرآینه مثمر برکات و منتج حسنات حال و مال خواهد بود و آلف نفوس و صوف ذی حیات در مهک امن و عافیت آرام خواهند یافت \*

در اظهار مراسم مصلحت و ابراز لوازم مصادقت مارا بایستی بادی شد که همگی همت حق طوبت ما از مبادی انکشاف صبح سعادت برخلاف اکثری از فرمان روایان گذشته باصناف بنی نوع همواره بر منہج اینلاف و ارتباط بوده \* هرگاه بادی این وادی آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند از چند بردست همت ما مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه باید کرد - لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سواف حقوق آشنائی داشته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود بموقف قبول نرسید \* و نیز شاه رخ میرزا آرزوی آنداشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد بلیجور یا تیراه که از ولایت سرحد سیر است جاگیر داشته باشد ملاحظه قرب جوار فرموده ملتئم او باجابت مقرون نشد در صوبه مالوه جاگیر



Candahar to my imperial court, and have entrusted the government of that country, which has for ages been a dependency of my empire, to one of my most trusty servants\*; lest the armies of Turan, mistaking that district for the king of Persia's, a confusion of limits should happen in the territories of your highness and myself.

Further, though an infamous vagabond, who had raised a tumult in the mountains of Budukhshan, and proclaimed himself the *Shah Rookh Meerza*, and had been joined by the Jumeendars of those parts, made application to me for aid, yet I paid no attention to him. The consequence was, that he became the victim of ruin.

My disposition is to observe a strict adherence to my word; therefore, as we have commenced a friendship, I am desirous it should not rest merely in external forms, but breathe a spirit of reality, suitable to the favourites of Heaven. If in truth you be sincere in your professions, both by letter and message, what can be better? If otherwise, appoint a place where we may have a friendly meeting, and, without the medium of others, may explain to each other our principles and views, both temporary and eternal.

\* In the original, Molazimani Buburi.

کردیم \* و نیز میرزایان قندهار را بدرگاه والا طلبداشته حراست آندیار که از قدیم داخل ممالک محروسه است بملازمان بابری تفویض یافت که مبادا جنود توران آن حدود را از منسوبیات ایران اندیشیده قصد نمایند و نیز خلط عظیم میان ولایت آن والا شکوه و ممالک محروسه واقع شود \*

و نیز یکی از اوباش بدطینت در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاه رخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیه با او پیوستند هر چند عرائض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آواره دشت ادبار گشت \*

از آنجا که پاس سخن ناگزیر همت والاست چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل چنان میخواست که صورت این مانع چنان بمعنی گراید که شایان برگزیده های ایندی باشد \* فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلاویز که قاصد و نامه گذارش نماید صورت بند ازین چه بهتر \* و الا جانی مقرر باید ساخت تا دران قرارگاه بزم یکجتهی آراسته شود و بی میانجی و غیره مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صوری و معنوی به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد \*



It has reached my fortunate ears, that certain evil-minded persons, considering my stay in the Punjab as a good occasion for calumny, have represented my conduct as repugnant to the ties of amity. My maxim is, never to make declarations inconsistent with my intentions. On this account, notwithstanding I am delighted with the climate and hunting of this country, I have thoughts of departing for my capital of Agra, in order to silence the insinuations of idle talkers.

You write that you suffer anxiously relative to *Shah Rookh Meerza*. I confess my surprise at this, since the sacred minds of monarchs, who are the objects of divine effulgence, and the mirrors of purity and integrity, should be superior to impressions of uneasiness from the conduct of their equals; but how much more so of those beneath them; especially as in this instance, when the source of the impropriety may be discovered in youth and inexperience. Let me prevail on you to cancel his fault, and restore him to your favour; he is punished for his self-willed conduct, in which originated his culpability to you, by being necessitated to become a wanderer and an exile. As he applied to me for an asylum, and as I saw in him evident symptoms of contrition, I could not but pass over his imprudence.

و چنان بسمع همایون رسید که جمعی از مگس طینتان  
بودن ما را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته بآئینی که  
مخالف مبانی دوستی باشد مذکور میگردند \* حاشا امری که  
در خلوت سرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه  
بطراز تقریر و تحریر پیوندد عمل برخلاف آن رود - با آنکه آب  
و هوا و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که  
بصوب دارالخلافه آگره نهضت فرمایم تازبان ژازخایان  
سته آید \*

و آنکه تحریر رفته بود که به نسبت شاه رخ میرزا همان  
غبار در خاطر است موجب تأمل شد که در بواطن قدسیه فرمان  
روایان والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت مفاقد  
غبار اکفا و همسران انطباع و استقرار نمی پذیرد از سائر طبقات  
چگونه قرار گیرد علی الخصوص که منشای آن خرد سالی و نادانی  
باشد چرا بزال عفو و صفح محو نگردد - آواز خود کامی که  
مورد تقصیرات نسبت بآن دودمان والا شده بود بمکافات آن  
سرکشته بادیه غربت شد - چون پناه باینجانب آورد نقوش  
ندامت از ناصیه حال او ظهور داشت در گذرانیده شد \*



You hint that you suppose my reception of *Shah Rookh Meerza*, and the sons of *Mahummud Ha-keem*, to have been purely out of regard to your highness (*Abdullah Khan had said this ironically*). How can your highness entertain such notions respecting the arrival of these persons at my court?

I consider the victories your highness has obtained, as the consequence of the rectitude of your intentions, and I have received satisfaction by your friendly mention of them.

Your highness wrote by Moulana Hosein, that you were anxious lest I should be offended at the conduct of your son, for having merely, through the inconsiderateness of youth, made certain very improper and unsuitable requisitions, and that you had written to apologize for his behaviour; but that the Cossid was drowned in the way, and the letter never reached me, and that you had very severely regretted this accident. Let me on this occasion assure you, that the ties of ancient affinity, and the bonds of renewed attachment, are not of so slender a formation, that, though in reality there were some cause, it could occasion any diminution of my regard. Children act often in opposition to

و آنکه ایما رفته بود که التیجا نمودن شاه رخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبت آن نقاوه دودمان مجد و علا است چگونه و روش این منتسبان خاص باین جانب آنچهان تصور نموده اند \*

و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامه اتحاد شده بود آنرا از نتایج حسن نیت آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم \*

و آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشته کلام محبت و یگانگی بود که فرزند عزیز بموجب خرد سالی خواهشی چند که نه در خور او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا غداری بردامن محبت نشسته باشد و در استعذار آن تفصیلی رفته بود قاصد پیشتر از ورود در آئینای راه باب فرو رفت و مضمون آن معلوم نشد \* خاطر حق گزین از سنج این واقعه تأسف داشت \* روابط قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید بدان گونه انتظام و التیام نیافته است که اگر بالفرض چیزی می بود غبار ملال



their real parents, as particularly in the instance of your highness; if, therefore, this appears to be the case with a nominal parent, is it to be wondered at\*? A good child strives to regulate his conduct conformably to the wishes of his parent.

The compacts and treaties which have successively taken place between us, by the instrumentality of our ambassadors, remain imprinted and engraven in my mind. The customs of our religion, and a spirit of liberality, demand not from the truly generous and sincere, a tenth part of these, in order to strengthen the pillars of unanimity and concord.

You observe that many matters are postponed till the arrival of my preceptor *Ahmud Ali*. You have doubtless, ere this, heard of his death. This event happened after he had taken leave of me; he was a man of an amiable disposition and much information; and if he had reached your court, would have faithfully communicated to your highness many friendly hints and secrets. However, you can explain and transmit to me every wish of your reflecting mind, and every kind of assistance you require, and which it will be incumbent on my friendship to afford. In such case I should use very exertion.

\* *Akber*, by this expression means, that his regard for *Abdullah Khan*, induces him to consider the latter's son as his own child: it likewise has satirical force.

بردامن مصادقت نشینند \* فرزندان را با پدران حقیقی نازگونه می باشد خصوصاً بآن والا دستگاه اگر با پدران مجازی نیز اینمعنی بظهور آید چه دور است \* سعادت مند فرزندی که رضا جوئی پدر وجه همت او بوده در نگهبانی این سرشته نگاہ نماند \* همان جلال عهد و شرائف موافقت که بذریعہ ایلچیان کردن مره بعد آخری قرار یافته در خاطر حق پسند مرسم و منقش است \* در رسم اسلام و آئین کرام از برای بقای ارکان دوستی و یکجہتی خاصہ حقیقت گزینان فتوت منش را عشر شیر آن وافی و کافی است \*

و آنکه مرقوم بود که بعضی یورشها بآمدن اتالیق موقوف است بوضوح پیوست \* حقیقت پدر و کردن او جهان گذران را بسمع شریف رسیده باشد که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد \* نیک ذاتی و آگاه دلی بود اگر بمحفل قدسی رسیدی بسا اسرار مصادقت و غوامض موافقت از زبان راست گوی او معلوم آن والا گوهر می شد \* هر ارادہ که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن قوه بفعل آوردند و هرگونه معاونتی که لازم نشاء دوستی است و بخاطر حقیقت طراز رسد ابلاغ نمایند کہ مساعی مشکوره لواحق ظهور دهد \*



و لله الحمد از عنقوان جلوس بر اورنگِ فرمانروائی تا حال  
که سنهٔ عاشر است از قرنِ ثانی و اولِ انکشافِ صبحِ اقبال  
و مبدایِ ایتسام بهارِ اجل است همگی نیتِ حق آسای این  
نیازمند درگاهِ الهی آنست که اغراضِ خود منظور نداشته  
همواره در التیام و انتظام جهانیان کوشد \*

و از میامینِ این کردارِ سعادت پرتو مملکتِ وسیعِ هندوستان  
که بر چندین فرمانروایان والا شکوهِ انقسام یافته بود در حیطهٔ  
تصرف و احاطهٔ اقتدارِ ما در آمد \* و طبقاتِ آنان که در جبالِ  
مزلقه و قلاعِ حسینه و محالِ مشکله تارتِ استکبار و استجبار  
بر زمینِ اطاعت نه آورده راهِ مخالفت می سپردند بمقتضای  
دُرستی نیتِ واهِ انقیاد و ارادت مسلوک دارند \* و طوایفِ ناس را  
با یکدیگر باوجود تباینِ اوضاع و تخالفِ اطوار روابطِ پیوند  
پدیدار شد \*

چون سخنِ دلاویز نتایجِ دُرستی نیت و راستی گفتار  
و حسنِ اعمال تابانجا کشید ناگزیر بدگرِ برخی از نعمِ الهی  
و نیایشِ ایزد و ستایشِ دادار بتقدیم رسانیده بزمِ یکجہتی را  
شادی آمود میگرداند \*

Praise be to God, that from the era of my accession to the throne of empire, to the present hour, a lapse of forty years, and from the first dawn of my prosperity, when the spring of my grandeur began to smile and look gay, all my intentions and endeavours have been uniformly (without regard to my own particular desires or inclinations) to regulate and benefit mankind.

The blessing of God alone, upon the rectitude of my conduct, has enabled me to subdue and acquire possession of the vast country of Hindoostan, shared and governed as it was by so many powerful monarchs. Sundry tribes too, who, in lofty mountains, strongholds, and inaccessible posts, refused to bow the heads of arrogance and presumption to the ground of submission, and pursued the paths of opposition, now tread the road of loyalty. Further, many and various descriptions of people, though differing widely in manners and in customs, now maintain the most friendly intercourse with each other.

Since I have been led to say so much on the good consequences of my upright intentions, I cannot avoid offering up my tribute of praise and humiliation to the Supreme Being, at the recollection of only a small part of his favour towards me; and in doing this, I know I shall enliven the banquet of unanimity, (*that is, afford you pleasure.*)



بر مرآت ضمیر که انطباع پذیر اشراقات عالم قدس است  
 مخفی و محتجب نماند درینولا که ورود موکب والا بصوب  
 ممالک پنجاب اتفاق افتاد اگرچه نخستین نظر بسیر و شکار  
 اینحدود بود اما تسخیر ولایت دلگشای کشمیر که تا این زمان  
 قدم سلاطین روزگار دران سر زمین که در احتقان و استیقام سپیم  
 و عدیل ندارد و در نزهت و لطافت ضرب المثل نظارگیان  
 دشوار پسند است نرفته بود نیز مرکوز باطن بود که همواره  
 بی دادی حکام آن دیار بمسامع قدسیه میرسید بتائیدات  
 سماوی بهادران نبرد کیش و غازیان شہامت اندیش در اندک  
 فرعتی آن ملک را در احاطه تصرف در آوردند اگرچه حکام  
 آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند اما نیت حق اساس  
 چون محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح شد \*

و خود هم دران سر زمین میمنت آگین که از عطیات  
 مجده حضرت الهی بود رسیده شکر پروردگار بجا آوردیم - و نیز  
 چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت مرا مانوس طبیعی  
 بود تا اقصای کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده نوادران نگارستان

On the mirror of your mind, which bears the stamp of divine illumination, be it manifest and evident, that at the time when my imperial army happened to be in the territories of *Punjab*, although at first I had no other views than to amuse myself with sports and huntings in this country, yet the conquest of the enchanting kingdom of *Cashmere*, which has never yet been subdued by the monarchs of the age, which for natural strength and inaccessibility is unrivalled, and which for beauty and pleasantness is a proverb among the most sagacious beholders, became secretly an object of my wishes, because I received constantly accounts of the tyranny of the rulers of that region. Accordingly, in a very short space, my brave warriors annexed that kingdom to my dominions. Though the princes of that country were not remiss in their exertions, yet as my intentions were established on the basis of equity, it was completely conquered.

I myself also visited that happy spot, the possession of which is a fresh instance of the divine favour, and offered up my praise and thanksgiving to the Supreme Lord of all things. As I found myself delighted with the recreations and hunting of *Cabul*, and with the romantic bowers of *Cashmere*, the residence of pleasure, I made an excursion to the mountains of that country and *Tibet*, and



صنع الهی بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت پگلی  
و دمتور که از تصادم جبال و تراکم کربوه و مغاک بحدیست که افکار  
آسمان فرسا و اوهام بلندی پیمای عبور از آن طرق هائله دشوار  
می دانند جریده بعرضه دلنشین کابل رسیده شد \*

و نیز از مکنونات خاطر حق پوست آن بود که حاکم  
تهنیه را که غریب مملکت روز افزون بر ساحل دریای شور است  
بر زیر دست آن مرزبوم راه معدلت نمی سپرد نخستین نصائح  
هوش افزا فرموده بشاه راه فرمان برداری رهنمو گردد - اگر از  
نامساعدی بخت گوش نصیحت نبیوش نداشته باشد آن ولایت را  
که ملکبست وسیع و ولایتبست آبادان بیکی از داد گران فرمان  
پذیر سپرده آید - چون عقل صلاح اندیش و دیده دور بین و گوش  
شنوا نداشت داستان موعظت را افسانه انگاشته از باده خود کامی  
سورشته هوشمندی کسبخت - لشکر شایسته بآن ناحیه فرستادیم  
و تا قریب دو سال بهادران اخلاص مند در هر گونه قطرت و ترند  
و اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل  
کردند و چون همگی همت و نیت حق پذیر برفاهیت عالمیان  
بود همه جا نصرت و فیروزمندی قرین حال فرخنده مآل آن  
گروه عقیدت منش گشت \* از آنجا که آئین قدیم است که کار  
معامله نشناسان کوتاه بین تباہ گردد حاکم آنجا را شکست

beheld with the eyes of astonishment the wonder  
of the picture of nature; then took to my road  
through the countries of Pugley and Dumbou,  
where the projection of the hills, the difficulty of  
the passages, and the frequency of the pits are such,  
that the sublimest flights of the imagination are  
scarcely able to soar over these stupendous obstruc-  
tions. I arrived at Cabul before the bulk of my  
army.

The ruler of Tata, a country situated on the sea-  
shore, to the west of my flourishing empire, tyrann-  
ized and oppressed the helpless subjects. I deter-  
mined first to admonish him, and endeavour by  
fair measures to guide him to the path of submission:  
and if through his luckless stars he should not give ear  
to my counsel, to deliver his dominions, which form  
a large and populous territory, to one of the lords  
of my court, on whose just administration I could  
depend. It happened that he was deficient in  
judgment and foresight. He paid no attention  
therefore to me, considered my advice as an idle  
tale, and, intoxicated with self-conceit, broke asun-  
der the thread of wisdom. This being the case, I  
sent a respectable army into those parts, and for  
near two years, my faithful warriors exerted them-  
selves in every kind of fatigue and marching. Va-  
rious battles and skirmishes ensued, sometimes on



بر شکست افتاد و چون در نهاد او مایهٔ سعادت بود بزنبهار و پیدمان  
 اولیای دولت در آمد و تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن  
 دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل  
 کرده بود بعد ازان که بخدمت مُشرف شد از ناصیهٔ احوال او نقوش  
 سعادت مندی فرا گرفته باز آن ملک را که بچنگ عظیم بدست  
 آمده بود محروم باو نمودیم \*

و نیز از منظویات ضمیر صواب اندیش تنبیه و تادیب  
 افغانان و حوش سیرت و بهایم سرپرست که از مور و ملخ  
 بیش بودند و در جبال حصینهٔ سواد بجزر و تیراه مساکن ساخته  
 همواره مُتعرض قوافل راه توران میشدند آن نیز بمقتضای  
 عدالت صورت شایسته پذیرفت \* اکثری حلقهٔ اطاعت و انقیاد  
 بگوش هوش کشیدند و گروهی ازان قُطّاع الطریق که بخار  
 شقاوت و انحراف در دهخ پیچیده بون پامال فیلان کوه نهیب  
 شدند و بسیاری بحبال سطوت قهر الهی اسیر گشته بفروخت  
 رفتند \*

land, and sometimes water; however, as all my  
 designs tended to secure the ease and tranquillity  
 of mankind, success every where attended my loyal  
 troops. History informs us, that the superficial  
 schemes of the injudicious and short-sighted end  
 in ruin. Agreeably to this, the ruler of Tata suf-  
 fered defeat upon defeat. As he had some prin-  
 ciples of goodness in his disposition, he surrendered  
 to my commanders, relying on their protection  
 and promises; and, in consequence, the whole of  
 that large domain became a dependency of my em-  
 pire. Notwithstanding he had made so vigorous  
 an opposition, yet when he was admitted to my  
 presence, and I thought I could discern the traits  
 of merit on his countenance, I restored him to his  
 country, which it had cost me so much bloodshed  
 to obtain.

Further, the prudence of my mind dictated to  
 me the necessity of chastising those wild savages,  
 the Afghans, who, in number like ants and locusts,  
 dwelt in the inaccessible mountains of Teera and  
 Beejoor, and continually harassed the caravans on  
 the road of Turan. This benevolent undertaking  
 was crowned with success; many thought proper  
 to throw the collar of subjection on the neck of  
 prudence, and many of that tribe of plunderers  
 were trampled under foot by my enormous ele-  
 phants. A great number, too, became bound with  
 the cords of divine vengeance, and were sold as  
 slaves.



I determined also to correct and amend the worthless people, the Ballochees, who, wavering between submission and disobedience, intercepted the travellers on the road of Iran, and legalized their depredations with the assumption of my sanction. That matter terminated as I expected; nay, much better than I had expected.

Through the blessing of God on my good intentions, as my imperial standard was elevated in the *Punjab*, *Sultan Muzuffur* of Guzerat, who with 40,000 troops was inflated with presumption, by the exertions of my conquering army became my prisoner, and all the great men of his kingdom solicited my protection, and submitted themselves to the yoke of tribute and taxation. It is a most extraordinary circumstance, that as they were bringing him to the presence, he put an end to his existence. Indeed, it was better it should have happened so, for the clemency of my disposition always induces me to use much consideration before I venture to deprive of life, and despoil the fabric of the Deity; and it is most probable, that if he had appeared before me, his life would have been in safety\*. Moreover, by the vigilance of my commanders, I acquired possession of *Soumenat*, more generally known by the name of *Choonugur*, and all the country of Surat, the southern part of which is situated on the Gulf of Persia. I shewed much

\* *Sultan Muzuffur* surrendered his kingdom to Akber in A. D. 1572, (Higira 980.) He was treated with great kindness by Akber, who appointed him a Jagheer suitable to his dignity. Being a prisoner at large, in A. D. 1581 (Higira 989,) he escaped easily to Guzerat, while the emperor was at Allahabad, and by the assistance

و نیز از مکذوبات بطون حقیقت شیون اصلاح و افلاح بلوچان بد نهان بود که پیوسته در خوف و رجا انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمایان ایران راه می گرفتند و یغمارا تمغا نام نهاده بندهای خدا را بی برگ و بی مایه می ساختند آنهم بدستور دل پسند نقش بست - و هرگونه صورت دل پذیر که در سجنجل ضمیر مخفی بود خوشتر از آن در منصف ظهور جلوه نما شد \*

و از برکات نیک نیتی ما آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت میزد بسعی مجاهدان نصرت مند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرازان آندیار زنهار خواسته غاشیه خراج بردوش کشیدند \* و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعتبه خلافت خود را خود گشت و همانا مصلحت چنان بود که خاطر مهرگزین بر کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند سلامت می ماند \* و نیز باهتمام مبداران پیکار طلب سومنات مشهور بچونه گده و سایر ولایت صورت که جنوب رویه بر ساحل



kindness to *Burhan ul Mulk*, the brother of *Nizam ul Mulk*, the ruler of the Decan, who applied to me for protection from his adverse fortune. As soon as affairs were administered with equity, I forebore to interfere, and refrained from the conquest of the Decan\*. However, as soon as I received intelligence of the tyranny and oppression exercised upon the people of that country, I issued a royal mandate to the Omras of Malva and Candesh, to assist *Burhan-ul-Mulk* (in the deposition of his brother), and to bestow the government on him. Notwithstanding this, being a weak man, he endeavoured to throw off his dependency. But as to tread the path of ingratitude is to hasten to one's own destruction, in a very short time a vestige of him and his children was not to be found. The Ameer of the country on this raised to the throne one of his relations, and displayed the banners of presumption. By the aid of Almighty God, my victorious army, under the command of my son, *Sultan Morad*, acquired possession of great part of that large kingdom, which for size may be called another Hindoostan; and my experienced and faithful commanders conquered the province of Orissa as far as the western limits of it, which are washed by the Bay of Bengal. Many thousand

of Shere Cawn, stirred up a rebellion in that kingdom. In the year of our Lord 1591, [Higira 1000,] *Chan Azim* obliged *Kinkan*, a zumeendar of Guzerat, to deliver up *Sultan Muzaffur*; that unfortunate prince put an end to his life with a razor, as they were conveying him to Ahmudabad, rather than see Akber, whose generosity he had abused.

\* *Burhan-ul-Mulk* had fled in 1584, from his brother, king of Decan.

درباری عمانست در حوزه تصرف درآمد - ونیز برهان الملک  
برادر نظام الملک که معظم ولایت دکن داشت و از حوادث  
روزگار پناه باینجانب آورده بود مدام که معدلت آن بلاد  
بمسامع حق نبوش می رسید اورا بعواطف جلیله مستمال  
فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم - چون خبر طغیان  
و ستم رسیدگی رعایای دکن رحید امرای ولایت مالوه و خاندیس  
حکم والا را کار بند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت  
داده مُعاودت نمودند - چون کوتاه حوصله بود تاب باده مرد  
آزمائی نیاورده دم استقلال زد - از آنجا که بمسلک ناسپاسی  
شتافتن استیصال خویش نمودن است در اندک زمانی اثری  
از او و فرزندان او نماند \* و سران آند یاریکی از منسوبان آن سلسله را  
برداشته نخوت آرا شدند بتائیدات ایزدی عساکر ظفر طراز  
بسرگردگی غره ناصیه عظمت و جلال قره باصرو دولت  
واقبال فرزند سعادت مند سلطان مراد را رخصت فرمودیم



بسیاری آنملک وسیع را که هندوستانی دیگر است در حوزه  
تصرف آوردند \* و نیز نبرد از میان حقیقت مند در اقصای  
بلاد شرقیه ولایت وسیع اودیسه را که متصل بدریای شورا است  
تسخیر نمودند - و چندین هزار سپاهی امان یافته در سالک  
ملزمان عتبه خلافت در آمدند \* و چون تعداد نعمای ایزدی  
داستان دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه  
بهمین قدر بسند نموده \*

بر دیباجه اعلان می نگارد که چون مولانا حسینی بملازمت  
استسعاد یافت دران نزدیکی بکار پردازان اشغال سلطنت  
اشاره شد که بزودی رخصت ازانی دارند \* درین اثنا چندی  
از واژگونی بخت در عرصه دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد  
نموده بادولت خداداد دم مخالفت و منازعت زدند \* مرکب  
اقبال باجمعی از مقربان بساط عشرت برسم شکار برآمده  
بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین کشاده بود که آن  
شورش مسموم شد \* باوجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه  
شدیم پیشتر از آنکه غازیان نصرت مند قطع گریوها نموده  
بآن ملک در آیند بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند که

soldiers experiencing the utmost tranquillity, enrolled themselves among the servants of the throne of empire. In a word, a further enumeration of the various blessings of the Almighty on my designs would be attended with extreme prolixity. The above mention of some of them is quite sufficient to afford joy and satisfaction to that repository of magnificence (i. e. to you).

I must acquaint your highness, that soon after your ambassador *Mowlana Hossein* had the honour of an audience, I signified to the officers of state that they should expedite his departure as much as possible. Just at this time, certain persons, under the predominance of an unlucky destiny, raised an insurrection in Cashmere, and breathed the air of rebellion and dissatisfaction at the bounty of Providence. The imperial forces, and a few of my chosen favourites, were then enjoying the amusements of the field, and viewing with impressions of astonishment, in the mirror of nature, the reflection of creative power. As soon as intelligence of this tumult arrived, regardless of deluges of rain, I hastened away by forced marches; but before the troops could get through the passes, and enter into that kingdom, certain Omras, attached to my interests, who had been obliged by compulsion to join in that rash enterprize, availing themselves of an



opportunity, brought me the head of the rebel commander.

As my forces were near, I visited a second time that ever verdant garden, and gratified my mind and senses with the beauties of that luxuriant spot. The above-mentioned circumstances occasioned a delay in the departure of your ambassador.

As the standards of prosperity were moving towards my capital (on my return), I received intelligence of the death of Mowlana Hossein, who fell a victim to the disease the *cholera morbus*. This event has been a source of much affliction to me, and has induced me to despatch to your court, the flower of sanctity, and the cream of purity, *Khanjeh Ashruf*, who is an old servant of my family; and to entrust to him several very friendly communications, which, together with the present state of affairs, he will represent to your enlightened understanding, and duly explain the treaties and compacts which, through the medium of epistolary correspondence, have taken place between us. My hopes from your amity and regard are, that you will continually refresh the garden of my mind with the exhilarating intelligence of your welfare. God is all in all—all else is vanity.

بحسب ضرورت دران طوفان بی تمیزی افتاده بودند قابو یافته  
سر سرگروه آنها آوردند \*

و چون موکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً بآن باغستان  
بی خزان عبور افتاده بران گل زمین فیض بخش استلذاف  
صوری و معنوی حاصل نمود فرستادن ایلچی در تعویق  
ماند \*

و چون رایات همایون مراجعت نمود در اثنای راه خبر  
واقعه مولانا حسینی رسید که بابتلای امتلا درگذشت \* موجب  
مزید تأسف گشت - بنابراین بعضی سخنان صحبت افزا  
بساله الاولیاء العظام و خلاصه الاصفیاء الکرام خواجه محمد  
اشرف که از قدیمان این دودمان والست گفته فرستاده شد  
تأهمه حقیقت حال را مشهود ضمیر انور گرداند \* و هم مبیین  
روابط عهد و موثیق که بوسائل رسل و رسائل تنصیص و ترصیص  
یافته بود گردد \* و ترشد از جلل اثر محبت و یگانگی آنکه  
پیوسته بمژدهای مسرت افزا حدیقه باطن را طراوت و نصارت  
بخشد الله بس باقی هوس \*



## A FIRMAUN

ISSUED BY THE EMPEROR AKBER,

*On the Appointment of Shahbaz Khan to the Soobahdary of Malwah.*

—

WHEREAS it has been the primary object of this suppliant at the court of Omnipotence, from his accession to the imperial throne, when he first took refuge under the shadow of the Most High, that all the inhabitants of his dominions, and subjects of every description, those invaluable trusts and deposits of the eternal and almighty God, (whose threshold is seated in the sublimity of glory and magnificence,) by enjoying freedom of mind and bodily comfort, beneath the shade of justice and beneficence, might exercise their tongues with joy and alacrity, in thanksgivings to God, which is the means of increasing the bounties of heaven, and of perpetuating prosperity. God be praised, that in conformity to our hearty desire, these our intentions have been constantly realized and reduced to practice; for our nobles, being endowed with greatness of mind, and our governors innately disposed to dispense justice, the coin of their services having been tried by the touchstone of our sublime approbation, have trodden invariably in the direct

فرمان اکبر پادشاه بشهباز خان

صوبه دکن مالوه

—

چون پیش نهادِ همتِ اعتدال گزین و نیتِ معدلت آئین  
این نیازمند درگاهِ بی نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ  
شاهنشاهی و استظلال بختِ والا ظل الهی آنست که جمیع  
سکنه و رعایا و سائر خلایق و برایا که بدائع و دائع الهی و شرائفِ  
امانات ایزدی اند جل جناب کبریائه در ظلال عدل و انضال  
آزاده خاطر و آسوده حال بوده در وظائف شکر گزاری که موجب  
ازدیاد نعمت و استدامتِ سعادت است رطب اللسان و عذیب البیان  
باشند • الْمِنَّةُ لِلَّهِ که روز بروز صورتِ این معنی از مکامِ  
قوه بموطنِ فعل بر حسبِ دلخواه ظهور نمود - و همواره امرای  
اخلاص منش و حکام عدالت نژاد که نقدِ معاملات ایشان بر محک  
قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه



paths of virtue and justice, in all parts of the protected dominions, and so administered law and equity, that through the blessings entailed on such laudable conduct, they have become objects of royal favour, and been promoted to high ranks and dignities. And more especially, in consideration of the super-eminent and incomparable fidelity and attachment of Shahbaz Khan Nizameddeen, whose life is devoted to the service of the state; he being the pillar of sublime royalty, the counsellor, and minister of the affairs of our glorious empire, the near attendant in the imperial court, who from the perfection of his loyalty, being most deserving of confidence, is the centre of our munificence and regard, and ever since the commencement of our reign to this period, hath been fully apprized of our most secret intentions, having been constantly nourished by our special notice, and who, from his first entrance into office until now, hath executed every trust committed to his charge, in all respects conformably to our noble and exalted mind, and in reward of his eminent virtues, has been distinguished by a daily increase of good fortune: we do now, out of the abundance of our liberality and favour, command and direct, that Soubah Malwah, the most excellent of delightful regions, be entrusted to his management, with full and unlimited power to contract and annul, to bind

بر شاهزاده اعتدال سلوک نموده داد دادگستری میدهند و بمیامین خدمات پسندیده منظور انظار تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیہ و مراتب سامیہ ارتقا و اعتلا می نمایند - و چون سبقت عبودیت و خدمتکاری و نسبت دولخواهی و جان سپاری عمدة الملک رکن السلطنة العلیہ موتمن الدولة البهیة مستشار المملکة الخاقانیہ مقرب الحضرة السلطانیہ و افراعتماک کامل الاعتقاد مورد العناية و الاجسان نظام الدین شهباز خان که مزاج دان بساط اقدس و پرورده نظرهاى خاص الخاص است و از مبادی ملامت تا غایت هر خدمتی که بدو تفویض فرمودیم بنوعی که مرضی خاطر اشرف بوده بتقدیم رسانیده و از محض راستی و درستی بسعادت های روز به ممتدا است \* درینولا بموجب فرط عنایت و کمال التفات حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط تمامی کار و بار ملکی و مالی صوبه مالوه که خلاصه ممالک دلکشا است



and release, in all affairs of government relative to the same; the power of adjusting all important matters of the revenues, and weighty concerns of the Jageerdars and Zemindars, being fully, completely, and absolutely vested in him; in order that he may be able to exert himself the more effectually in promoting the general prosperity of the cities and towns of that Soubah, and particularly in augmenting the collections, by an increase of agriculture in those lands which pay revenue, and by restoring to cultivation such spots as have fallen waste; also in preserving good order and discipline amongst the troops, and in repairing fortifications: and he shall use his utmost endeavours to conciliate the hearts of our subjects by affability, by expelling and eradicating all incendiaries and rebels, by strengthening the weak, by punishing oppressors, and redressing the injured, to the perfect establishment of harmony and good order: and moreover, he is to take care that the pay of the troops and Omrahs, and the dependants of the Munsabdars be issued to every individual, in exact conformity to the rates established by the sublime court, and see that the same be fully and regularly discharged out of the current collections.

And all the principal Omrahs, all Jageerdars, and Zemindars of that Soubah, being informed of the absolute authority with which he is invested, are hereby required not to depart from his advice and good counsel, which cannot fail to be given in conformity to our royal pleasure, and

از مهمام خالصات و مقامات جاگیرداران و زمینداران بتمام و کمال بطریق استقلال به عُمدة الملک مشارالیه مُقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد و امصار و تکثیرِ زراعت و محصول و تعمیرِ مواضع و مزارع و محافظت سپاهیان و مرمتِ قلوب شکسته و رعایتِ خواطرِ رعایا و قلعِ مُفسدان و استیصالِ مُتمرّدان و تقویتِ ضعیفان و تنبیهِ ظالمان و تائیدِ مظلومان مساعی جمیله بر وجهِ اکمل و اتم نماید \* و چنان کند که علوفه سپاهیان و اُمرا و تابینان و اربابِ مناصب بنوعی که نام بنام در درگاه والا قرار یافته موافقِ حال حاصل بلاقص و اصل می شده باشد \*

باید که آمرای عظام و سائر جاگیرداران و زمینداران آن صوبه عُمدة الملک مشارالیه را صاحبِ صوبه با استقلال دانسته از صلاح و صوابدید او که هرینه موافق



of being consonant to the immutable laws of the *Koran*, so that whenever he may require their presence, they must necessarily obey his summons and attend him, without any pretext for negligence or delay.

And this mandate, obeyed by all the world, and immutable as the decrees of fate, further directs, that if any person do act in contradiction to the advice and good counsel of that pillar of the state (*Shabaz Khan*), he shall deprive such offender of his Jageer lands, and represent his conduct to the presence, in order that some loyal subject of the sublime threshold may be appointed in his stead, so that the links of the chain of order and good government may preserve their strength and connexion; and on the same principle, he shall religiously observe all royal laws, customs, and usages, as forming the basis and pillars of the palace of the Khalifat: and knowing that our mind, the seat of inspiration, is continually intent on his happiness and welfare, let him assure himself of a daily accession of favour and regards.

As the imperial armies, resplendent like the stars, will shortly turn their view to the conquest of the Decan, the princes of that quarter, through their negligence, having suffered oppressors to extend the arm of rapacity; and moreover, from being ignorant of the value of royal favour, are deficient in the most indispensable points of duty; the aforesaid pillar of the state (*Shabaz Khan*) is hereby required to repair to his government with all expedition, and

حساب و مطابق قانون ابد مقرون خواهد بود بیرون نروند -  
و هرگاه طلب نماید چار ناچار بی شایبه تاخیر و اهمال حاضر  
شوند \*

و نیز حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که هرکس که  
بصلاح و استصواب آن عمده الملک عمل نکند محال جاگیر  
او را تغیر داده بدرگاه معلی عرضداشت نماید تا دیگری از  
مخلصان عتبه علیه بجای او نصب فرمائیم که انتظام سلسله  
جهانبانی و استحکام رابطه عالم آرائی باین امور مذکور منتظم  
و منسجم است - و هم چنین در جمیع ضوابط و قوانین پادشاهی  
و اوامر و احکام جهانداری که هر یکی اساس بنیان سلطنت و رکن  
قصر خلافت است ثابت قدم بوده در اشاعت و اعلای آداب  
الهی کمال اهتمام لازم داند - و خاطر الهام موارد را متوجه  
احوال سعادت قرین خود دانسته همیشه امیدوار الطاف گونا  
گون و عنایات روز افزون باشد \*

و چون مواکب انجم ثواب شاهنشاهی ذرین نزدیکی  
به تسخیر دکن متوجه است چه و البان آنجا سالک  
مسالك غفلت بوده دست تعدی بر ارباب ستم کشاده اند  
و نیز قدر عنایات پادشاهی ندانسته در لوازم اطاعت

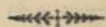


to make such preparatory disposition of the troops under his command, as shall entitle him to commendation. When the auspicious standards move towards Gwalior for the purpose of hunting, he, together with all the Jageerdars of Soubah Malwah, will receive our sublime command to proceed to the Decan, in order to relieve that country from the distresses under which it now labours. He shall exert every means in his power to secure the peace and comfort of all the inhabitants of the Decan, the troops, and other subjects; but before any compulsive measures are taken, all persons making due submission to our imperial government, are to be assured of protection under the shadow of the Almighty, forasmuch as our holy nature is the seat of forgiveness and favour.

اهتمام ندارند - باید که آن رکن السلطنت بزودی بآن صوبه رفته سرانجام آن لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین و آفرین گردد \* و چون رایات اقبال بشکار گوالیار نهضت فرماید آن رکن السلطنه را با جمیع جاگیرداران صوبه مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که پیشتر در آن ملک رفته غمخواری نماید و در آسودگی و رفاهیت جمهور سکنه دیار دکن از سپاهی و رعیت مساعی جمیله بظهور آورد و هر کس که از روی عقیدت پیش از اضطرار روی نیاز بدرگاه والا آورد او را بعواطف ظل الهی میدور سازد که ذات مقدس ما مظهر عفو و لطف است



A FIRMAN OF THE EMPEROR AKBER,  
prohibiting the Collection of certain Duties.



To the Muttesedies now in office, as well as those who may be employed hereafter, and to the superintendants of all affairs relative to the protected dominions, be it known, that at this time of happy disposition, being the seventh year of the second decade of our accession to the imperial throne, the commencement of the blooming spring of felicity and auspiciousness, and opening of the dawn of dignity and elegance, this mandate, the frontispiece of justice, and in the basis of munificence, is displayed in the fullest effulgence and magnificence. Whereas the divine laws and magnificent commandments of the eternal kingdom of the Most High, glorious in the majesty of holiness, which having been formed in the immensity of wisdom, give motion to the chain of temporal affairs, and govern all events in the circle of existence and dissolution, have directed, that for the order and good government of cities and kingdoms, there should be certain established regulations, which are in fact the ligaments of the body politic, as comprising all matters concerning residents and sojourners, labourers and merchants, and have commanded that the same do obtain form and dignity, by the aid and support of just and munificent monarchs: and duties levied on articles exposed to sale

فرمان شاهنشاهی در منع زکوة \*

مُتصدیان حال و استقبال و کارفرمایان چیز و کل ممالک محروسه بدانند که درین هنگام سعادت انتظام که از ابتدای جلوس برآورنگ جهانبنایی که سنهٔ سابع است از قرن ثانی و آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال و جمال است فرمان عدالت عنوان و مفسور افاضت بنیان بارقهٔ بروز و شمعشعهٔ ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت ابد پیوند الهی جلّ جلال قدسه بمقتضای حکمت بالغهٔ ازلی که سلسله جنیان داروگیر عالم ایجاد و تعبیه پرداز کن مکن دایرهٔ کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مدن که عبارت است از ارتباط احوال مُقیم و مهاجر و انتساق مصالح کاسب و تاجر بدستیارچی پادشاهان مادل و دیده بانیه شهریاران دریا دل جلوه نما و صورت پذیر باشد \*



in the public markets, compose one of the kinds of tribute, by which means alone victorious and auspicious troops, the defenders of lives and property, and protectors of the temporal and spiritual concerns of mankind, are maintained and disciplined ; but this particular species of taxation must, however, be weighed in the balance of moderation, by persons of judgment and integrity, who know the intrinsic value of the coin and goods belonging to this world, and the next ; and can ascertain the worth of spiritual and temporal jewels and riches, as without such discretion, every undertaking will terminate in confusion, by the perversion of good into evil. Thanksgiving is due unto God, in that from the beginning of our equitable reign, all the thoughts of our heart, and inward deliberations being governed by motives of justice and magnanimity, have invariably tended to the true prosperity of all men, and more especially to the benefit of our subjects, who are virtually the children and deposits of God. Praised be the Lord, that by means of the splendid light of justice, the extensive regions of Hindoostan, and the whole of the protected dominions, is the fountain of various comforts and blessings, and the sanctuary for travellers from the seven climates ; and further, at this time, out of the abundance and perfection of our merciful nature and disposition, the effectual order, and determinate command, is hereby issued and promulgated with nobleness and grandeur, to the following effect, viz. that on all kinds of seed and grain ; plants used for



و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت مآل و جنود اقبال که حارسان اعمار و اموال و حافظان عقائد و احوال خلایق اند باج اشدیاست که در بازار بیع و شرا و چارسوی چون و چرا در آمده که اگر نه سنجیده میزان اعتدال ارباب میانت و دیانت که نقادان نقود اجناس کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند گردد هرآنکه جمیع مصالح بمقاسد انجامد و تمامی محامد بدمائم کشد \* لله الحمد که از مبادی احوال نصفت اشمال همگی توجه خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن جلالت موطن ما در لوازم رفاهیت عموم بریت و مراسم تربیت خصوص رعیت که فی الحقیقت فرزندان معنوی و ودائع خداوندی اند مصروف بوده \* المنته لله که باضاعت لوازم عدالت سواد اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه منهل اصناف ناز و نعیم و مامن مسافران هفت اقلیم است - درینولا بموجب توسع مراحم ذاتی و تکمیل مکارم فطری حکم نافذ و امر جازم شرف اصدار و عز ایراد یافت که از اصناف حبیب و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقشام



عطریات و انواع کرباس و پنبه و اسباب پشمینه و ادوات چرمینه  
و آلات مسینه و ظروف چوبینه و هیمة و نی و کاه و دیگر اشیا  
و اسباب و امتعه و اجناس که مدار معاش جمهور افام و املاک  
معیشة خواص و عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گوسفند  
و بز و اسلحه و قماش که در تمام ممالک محروسه تمغا و باج  
و زکوٰۃ و صدیک و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند مُعاف و مرفوع  
القلم بوده باشد - و تا این زمان که مُتصدیان کار خانہ سلطنت  
امثال این امور معمول میداشته اند بملاحظہ خبرداری بود  
که دست تطاول اقویا برضعیفان دراز نگردد و پای تعدی  
زبردستان کوتاه اندیش سرکوب زبردستان خاک نشین نگردد \*  
اکنون که هیبت شوکت و اُبّهت پادشاهی در قلوب افراد عالم  
نشسته و انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف ممالک تنق  
بسته بشکرانہ الطاف مُنعم حقیقی حاصلات این همه اشیا که  
خزینہ موفور و گنجینہ معمور است بغیر ازان هفت که بمصالح  
ملکی مستثنی شده بتمام و کمال بخشیدیم \*

seed, or medicine; on oil, salt, and sugar, or per-  
fumes in general; and on all sorts of cotton, linen,  
and woollen stuffs and manufactures; as well as fur-  
niture made of leather; on copper utensils, wooden  
ware, fuel, reeds, and grass; and on all other things,  
articles, goods, and chattels, necessary to the sup-  
port of all men, and which may be considered as  
the property of great and small, comprising the  
means of their subsistence, excepting only horses,  
elephants, camels, sheep, goats, warlike weapons,  
and silken stuffs; on all the rest, we have remitted  
every tax of Tumgha Boj, zekat and one per cent.,  
and all other duties great and small, which used to  
be collected throughout the protected dominions;  
and in that the officers of government have been  
used hitherto to exact these duties, has proceeded  
from motives of prudence, in order that the exten-  
sive arm of rapacity might not reach the weak, nor  
the foot of oppression be suffered to trample on the  
heads of those of low degree: but now that the  
minds of all men throughout the universe are im-  
pressed with awe of the imperial power and majes-  
ty; and that the beams of justice and beneficence  
have diffused their influence over all parts; so we,  
in manifestation of our gratitude towards the real  
Dispenser of bounties, do hereby fully and com-  
pletely remit all duties on the articles above recit-  
ed, and which were an abundant source of public  
revenue, nevertheless reserving the seven particulars  
set apart as peculiarly appertaining to the rights of  
government.



It behoveth our fortunate sons, together with our renowned nobles, and the principal officers of the weighty concerns of the soubahs, the governors of territories, jageerdars stationed in cities, collectors of the royal revenues, tax-gatherers in towns and villages, as well as those placed on roads and at ferries, the guards and watchmen of the roads and ways, zemindars on the boundaries, and all persons of consideration throughout our dominions, carefully to attend to the contents of our sublime mandate, and hold it their indispensable duty to promulgate the commands obeyed by all the world, and not omit the performance of the minutest particle therein required.

باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات  
 صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران امصار و عمال خالصات و مقاطعان  
 مواضع و قصبات و جمیع راهداران و گذربانان و محافظان طرق  
 و ضابطان مسالك و زمینداران حدود و ناموران ممالك مضمون  
 فرمان معلی را بگوش هوش جاداده در اجرای حکم جهان  
 مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه از دقائق امر لازم الاتباع  
 فروگذارند \*



## A FIRMAN OF HIS IMPERIAL MAJESTY,

*The Reviver of Religion, Mohammed Aurungzebe Alumgeer, the Champion of the Faith, A. H. 1079, or A. D. 1668, concerning Tribute.*

To the trusty Mohammed Hashem\*, whose hope is in the royal favour, be it known—that since, by the blessings of the grace and favour of the Lord of the earth, and of the heavens, whose benefits are great and universal, it has ever been our desire, so to guide the reins of inclination in our exalted designs, as to conform to the sacred text, which says, “Of a truth the Lord commandeth, that you act with justice and with righteousness;” so it is our earnest wish, in all our arrangements of weight and moment, to follow the laws prescribed by the most excellent of created beings† (upon whom, and upon his posterity and companions, be the sublimest blessings and peace), and by continually revolving in our enlightened mind, “that the earth and the heavens stand firm through justice,” perform our devotions towards Providence, and venerate his commands, by shewing pity and indulgence towards our subjects of every degree.

Wherefore, on the present fortunate occasion, we have caused to be issued this sublime mandate, the

\* Dewan of Ahmedabad.

† Mohammed.

فرمان حضرت مکی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر

پادشاه غازی فی سنه ۱۰۷۹ هزار و هفتاد

ونه هجری در باب گرفتن خراج \*

کفایت شعار محمد هاشم بعنایات پادشاهی امیدوار  
بوده بداند که چون بمیامن توفیقات و تائیدات رب الارض  
والسموات عَظُمَتِ الْاَوَّلَةُ وَعَمَّتْ نِعْمَاوُهُ هُمَاوَةُ عَنَانٍ عَظِيمَةٍ  
والا بموجب آیه کریمه \* ان الله يامر بالعدل والاحسان \*  
بداد گری معطوف است و هَمَّتِ عَالِي نَهْمَتٍ بِهِ تَمْشِيَتْ اُمُورُ  
و تنسيق مِهام بروفق شریعت خیر الانام علیه وعلى آله واصحابه  
افضل الصلوة والسلام مصروف و پیوسته مصدوقه بالعدل قامت  
السموات والارض منظور نظر وعادات وتعظیم امر پروردگار  
و شفقت و مرحمت بر کبار و صغار پیش نهاد خاطر  
باهر الانوار است \*

بذابریں درین ایام خجسته فرجام فرمان عالی شان عدالت  
عنون شرف نفاذ یافت که مُنْصَدِّیانِ مِهْمَاتِ حَالِ وَاِسْتَقْبَالِ



وَعَمَالِ مَمَالِكِ مَحْرُوسَةِ هِنْدُوسْتَانِ اَزْكَرَانِ تَاكَرَانِ خَرَاَجِ وَغَیْرَانِ  
بَانْدَاژَةِ وَطَرِيقَةِ كِه : رَشْرَحِ اَنُورِ وَ مِلَّتِ حَقْفِیَّةِ اَطْهَرِ مُقَرَّرِ گَرْدِیْدِه  
وَدَرْضَمَنِ اِیْنِ مَنْشُورِ تَفْصِیْلِ اَنِ چنانچه اَزْ رَوَايَاتِ صَحِیْحَةِ  
مُعْتَمَدِ مُسْتَفَادِ مِیْ گَرْدَدِ مَسْطُورِ اسْتِ بَهْ تَحْصِیْلِ رَسَانْدِ  
وَهَرْسَالِ یَرِیْنِخِ مُجَدِّدِ نَطْلِبِنْدِ وَتَخْلُفِ وَتَجَاوُزِ رَا مُوجِبِ  
نَكَالِ آخِرْتِ وَدُنْیَا شُمَارِنْدِ \*

اول باید که بارعایا مراتب رُفُقِ مَوْعِیِ دَارِنْدِ وَتَنْقِدِ اَحْوَالِ  
اَنُهَا نَمَایِنْدِ وَبِحَسَنِ تَدْبِیْرِ وَحُكْمَتِ عَمَلِیِ سَعِیْ كُنَنْدِ كِه بَطِیْبِ  
نَفْسِ وَخُوشْدَلِیِ دَرِ تَكْثِیْرِ زِرَاعَتِ كُوشَشِ نَمَایِنْدِ كِه هَرْجِه  
قَابِلِ زِرَاعَتِ شُودِ مَزْرُوعِ سَازِنْدِ \*

دوم از ابتدای سال بر احوالِ هَرْ یَكِیِ اَزْ اَرِیَابِ زِرَاعَتِ  
بِحَسَبِ مَقْدُورِ اِطْلَاعِ حَاصِلِ كُنَنْدِ كِه دَرْ یَكِیِ زِرَاعَتِ اَنْدِ  
یَا دَسْتِ اَزْ اَنِ كَشِیْدِه اَنْدِ \* پَسِ اِگَرِ قُدْرَتِ بَرِ زِرَاعَتِ دَارِنْدِ  
بِتَرْغِیْبِ وَ دِلَاسَا پِیْشِ آيِنْدِ وَ اِگَرِ اَزْ بَعْضِیِ اَمْرِ رِعَايَتِ خُواهِنْدِ  
رِعَايَتِ نَمَایِنْدِ وَ اِگَرِ بَعْدِ تَعَحُّصِ ظَاہِرِ شُودِ كِه بَارِجُودِ قُدْرَتِ

the emblem of justice, in order that the Mutteesediés and Aumils now in office, as well as those who may be hereafter employed in the affairs of the protected dominions of Hindoostan, from one extremity to the other, be informed in all points concerning the tribute, as to the quantity and mode directed in the enlightened law of the pure and bright religion, to this edict are subjoined the distinctions which are approved as being ascertained from good and authentic traditions, and according to which they are to make the collections. They shall not require an annual renovation of this edict, but assure themselves, that any deviation therefrom will make them liable both to temporal and eternal punishment.

*First.* They must shew the ryotts every kind of favour and indulgence, enquire into their circumstances, and endeavour by wholesome regulation, and wise administration, to engage them with hearty good will, to labour towards the increase of agriculture, so that no lands may be neglected that are capable of cultivation. *ان*

*Second.* From the commencement of the year, they shall, as far as they are able, acquire information of the circumstances of every husbandman, whether they are employed in cultivation, or have neglected it. Then those who have the ability they shall excite and encourage to cultivate their land; and if they require indulgence in any particular instances, let it be granted them; but if, upon examination, it shall be found, that some who have the ability, and



are assisted with water, nevertheless have neglected to cultivate their lands, they shall admonish and threaten, and use force and stripes. In Kheraj Mowuzzeff, they shall acquire information of the conduct of the proprietors of land, from whom this tribute is to be collected, whether they cultivate or not; and if they learn that the husbandmen are unable to provide the implements of husbandry, they shall advance them money from government, in the way of Tukawy, and take a security.

*Third.* In Khiraj Mowuzzeff, if the proprietor of the land, from want of means of providing the implements of husbandry, has been unable to cultivate it, or has deserted, leaving the land uncultivated, they shall either give the land in farm, or allow another to cultivate it on account of the proprietors. In case it is given in farm, they shall take the tribute out of the farm: or if it is cultivated by another, from the proprietor's share, and if any balance remains, cause it to be sent to the proprietor. Or they shall appoint a person to succeed the proprietor, who shall cultivate the land, and after paying the tribute, whatever remains, he shall apply to his own use. When the proprietors of the land shall again have the ability to cultivate them, they shall be restored to them. If a person deserts, leaving his land uncultivated, they shall not give it in farm during the remainder of that year, but after the expiration of that year, they shall give it in farm.

*Fourth.* Let them obtain information of the parcels of land which, having fallen into disuse, have

زراعت و آب باری دست از زراعت باز داشته اند باید که آنها را تاکید و تهدید نمایند و بزجر و ضرب پیش آیند \* و در خراج موظف بارباب زمین اعلام نمایند که خراج از آنها گرفته خواهد شد زراعت میکنند یا نه و اگر معلوم کنند که ارباب زراعت از تهیه اسباب زراعت در مانده اند زری بطریق تقاوی از سرکار دهند و ضامن بگیرند \*

سوم در خراج موظف اگر ارباب زمین از تهیه اسباب زراعت عاجز و در مانده باشند یا زمین را معطل گذاشته گریخته بروند آن زمین را بقصد اجاره و یا زراعت بدیگری بدهند \* و قدر خراج از اجاره در صورت اجاره و از حصه مالک در صورت مزارعت ستانند و تئمه اگر بماند بمانش رسانند یا شخصی را قائم مقام مالک سازند تا زراعت نموده خراج را ادا نماید و تئمه را خود متصرف شود \* و هرگاه ارباب زمین قدرت زراعت بهم رسانند زمین آنها واپس بدهند اگر زمین را شخص معطل گذاشته گریخته رفته باشد باجاره ندهند و بعد انقضای آن سال در سال دیگر باجاره دهند \*

چهارم بر قطعات زمین افتاده که بزراعت باز نمی آید مطلع شوند \* اگر از جمله شوارع و طرق است داخل بنای شهر و قریه



not been restored to cultivation. If they are situated amongst highways and roads, let them be annexed to the neighbouring city or town, that somebody may cultivate them. If they are of other descriptions, let them examine the state of such lands. Provided some part is cultivated, but is not very hopeful, they shall not give molestation on account of the tribute of such land. If there are but small hopes from the remainder (of bringing it back into cultivation), or if it has been all along uncultivated, in both cases, if that land is proprietary, the proprietor being present, and capable of cultivating it, let them admonish him to cultivate it. But if that land is not proprietary, or the proprietor is not known, let them give it to a person who is capable of cultivating it. Then, if the farmer is a Mussulman, and the aforesaid land is situated in the neighbourhood of Usheree lands, let them agree with him for Usher\*. If it lies near Kheerajee land, or the farmer is an infidel, they shall positively exact from him the Kheraj (Mowuzzeff). In a case where (such) Kheraj is not proper, they shall, according to the exigency of the occasion, settle a rate of each Beegah, which is called Kheraj Mekettaat, or else settle for half of the established share of the produce, which is called Mokossimeh†. If the proprietor is known, but is totally incapable of cultivating the land, provided that land heretofore was settled for Kheraj Mokossimeh, let them act

\* A tenth of the produce.

† A rule of division, in rateable proportion.

نمایند که کسی آنرا مزروع نسازد و اگر غیر آن زمین ملاحظه نمایند \* پس اگر در آن مابقی زراعت بود و ممتنع الفلاح باشد بعثت خراج از آن زمین مزاحم نشوند \* و اگر آن مابقی ممکن الفلاح بود و یا در اصل بایر بود بر هر دو تقدیر اگر آن زمین مملوک است و مالکش حاضر و قادر بر زراعت باشد مالک را تاکید کنند که مزروع سازد \* و اگر آن زمین مملوک نیست یا مالکش مجهول است آن را بکسی که قادر بر احیا باشد بدهند تا احیا نماید \* پس اگر اجاره گیر مسلمان باشد و زمین مذکور قریب اراضی عشری بود بر او عشر مقرر نمایند \* و اگر قریب اراضی خراجی بود یا محیی کافر باشد مطلقاً بر او خراج وضع ننمایند \* و در صورتی که خراج بدست نیاید بغیر تقاضای وقت چیزی بر بیگانه بالمقطع که آنرا خراج مقاطعه گویند وضع کنند یا حصه معین از محصول نصف که آن را خراج مقاسمه نامند مقرر سازند \* و اگر مالکش معلوم بود لیکن بغایت عاجز از زراعت باشد اگر در آن زمین قبل ازین خراج مقاسمه



conformably to the directions hereinafter given. If it was not Mokossimeh, they shall not give any molestation for Usher or for Kheraj Mowuzzeff; but in case of distress having advanced him Tukawwy, they shall make him employ himself in cultivation.

*Fifth.* If the proprietor of a piece of uncultivated ground be known, let them leave it to him, and not suffer any other to possess it. If the proprietor thereof is not known, and the soil is not promising, they shall, according to the best of their judgment, give it to any one they shall think capable of managing it; and if such an one do properly cultivate it, they shall consider him the proprietor. If the land is capable of a particular species of cultivation, and he acts in a manner that prevents such a return from the soil (as might, with proper management, be obtained), they shall hinder him from so doing: and they shall prevent him from enjoying the profits, nor shall they allow any person to possess such land, or to be considered as the proprietor.

*Sixth.* In a place where neither Usher nor Kheraj Mowuzzeff are yet settled agriculture, they shall act as directed in the law. In case of Kheraj (Mowuzzeff), they shall settle for such a rate, that the ryotts may not be ruined by the lands; and they shall not on any account exact beyond the value of half of the produce, notwithstanding any particular ability to pay more. In a place where one or the other is fixed, they shall take what has been agreed for, provided that in Kheraj Mowuzzeff it

باشد موافق حکمی که می آید بعمل آورند \* و اگر غیر خراج مقاسمه باشد یا زراعت نشود بعثت عشریا خراج مزاحم نشوند لیکن در صورت عجز تقاضای داده بزراعت مشغول سازند \*

پنجم قطعه زمین یاوه اگر مالکش معلوم باشد باو واگذارند و دیگری را در آن دخل ندهند \* و اگر مالک آن معلوم نباشد و احتمال عوادت در آن زمین نبود بمقتضای مصلحت هرکرا لائق پرداخت آن زمین دانند باو بدهند و هرکه آنها صالح زراعت کند او را مالک رفته آن زمین دانند و از او واپس نستانند \* و اگر عوادت اجناس در آن زمین باشد از اموری که مانع عوادت در آن زمین بود مانع آیند و در انتفاع آن زمین مزاحمت و غیرها را منع نمایند و هیچ کس را دست تصرف در آن ندهند و مالک ندانند \*

ششم در جائیکه بر مزروعات عشریا خراج مقرر نباشد آنچه موافق شرع است مقرر نمایند \* و در صورت خراج آنقدر وضع کنند که از زمین آن رعایا از پا نیفتند و بهیچ وجه از نصف برنگذرند هر چند توانای آن زیاده باشد \* و در جائیکه مقرر



does not exceed the half (of the produce in money), that the ryotts may not be ruined. But if (what is settled appears to be too much), they shall reduce the former Kheraj to what shall be found proportionate to their ability; however, if the capacity exceeds the settlement, they shall not take more.

*Seventh.* Commutations of Mowuzzeff and Mokossimeh are allowable, provided the ryotts are satisfied, but otherwise they shall not make such alterations.

*Eighth.* The season for demanding the Kheraj Mowuzzeff on every species, is when the harvest is fit for reaping; therefore from every particular species that shall arrive at that state, they shall take the proportion of tribute.

*Ninth.* When a field that pays Kheraj Mowuzzeff suffers a partial injury, they shall make a careful investigation thereof, and shall allow a fair and equitable deduction, according to the degree of injury; and in taking the tribute for the remainder, they shall do it in such manner, that the ryotts may enjoy a complete half of what the crop ought to have produced.

*Tenth.* In Kheraj Mowuzzeff, whosoever, notwithstanding he possesses the ability to cultivate his own land, and meets with no impediment, nevertheless suffers it to be cultivated, let them exact the tribute from other means. If in particular places, from inundation, or from want of rain, before the reaping of the harvest, it suffers such a degree of injury, that the seed thereof doth not come

باشد همان مُقرّری بگیرند بشرطیکه در صورت خراج زیاده از نصف نباشد که از گرفتن آن رعایا از پانیهفتند \* و الا خراج سابق را کم کرده هرچه موافق طاقت دانند مُقرر نمایند و اگر دران گنجایش زیاده از مُقرّری باشد زیاده بگیرند \* هفتم تبدیل خراج موظف بمقاسمه و مقاسمه بموظف اگر رعایا بآن رضامند باشند بکنند و الا نکنند \*

هشتم وقت طلب خراج موظف رسیدن هر جنس غله بحدّ درواست پس هر جنسی که بحدّ درو برسد حصّه خراج که در برابر آن جنس بود طلبد آرند \*

نهم اگر در خراج موظف بعض زراعت را آفت غیر مُتمکّنه الاضرار برسد باید که نیک وارسیده از قرار حق و نفس الامر بر مقدار آفت مُجری دهند و در اخذ محصول مابقی نوعی سلوک نمایند که نصف سالم برعایا برسد \*

دهم در خراج موظف هر که زمین خود را با وجود قدرت بر زراعت و عدم مانع معطل دارد خراج در بعضی دیگر بگیرند \* و در بعضی که بآب در آید یا آب باران مُنقطع شود و یا در زراعت پیش از بردن آفت مُتمکّن الاضرار بحدی برسد که جنس غله بدستش نیاید و دران سال آن قدر



to his hand, and there remain not sufficient time to cultivate again that year, they shall consider the tribute to have ceased. But if the injury shall happen after the reaping, even if there be a total loss, such as having been eaten by cattle, &c. or if there remain sufficient time for a second cultivation (in that year), they shall exact the tribute.

*Eleventh.* If the proprietor of land paying Mowuzzeff, cultivates it himself, and dies before he has paid the tribute of that year, and the harvest comes to the hands of his heirs, they shall exact the tribute from the heirs. If the aforesaid defunct died before he had cultivated the land, and there was not remaining sufficient time for cultivating it in that year, they shall not exact any thing.

*Twelfth.* In Mowuzzeff; if the proprietor gives his own ground in farm, or lends it to another, and the farmer or borrower cultivates it, the tribute shall be exacted from the proprietor. If either of them makes a garden on it, they shall demand the tribute from the farmer, or the borrower. If any one takes possession of such tributary land and denies having done so, provided the proprietor has witnesses, and the usurper has cultivated the ground, they shall not exact the tribute from the usurper; but if he has not cultivated it, they shall not exact the tribute from either. If the usurper acknowledges the fact, and the proprietor can produce witnesses, they shall exact the tribute from the proprietor. In case of mortgage, they shall act the same as directed concerning the usurper, pro-

مُدَّت نمانده که پیش از آمدن سال دیگر مرتبهٔ زراعت کند خراج ساقط دانند \* و اگر بعد از بریدن آفت برسد خواه متمننه الاضرار مثل خوردن دواب و غیره یا از آن سال مُدَّت مذکوره مانده است خراج ستانند \*

یازدهم اگر مالک زمین خراج موظف زمین خود را زراعت نموده پیش از ادای خراج آن سال فوت شود و محصول زراعت بدست ورثهٔ متوفای مذکور آید خراج آن از ورثه بگیرند \* و اگر متوفای مذکور پیش از آنکه زراعت کند فوت شده و در آن سال آن قدر بدست نمانده باشد هیچ نستانند \*

دوازدهم در موظف اگر مالک زمین خود را با جاره یا عاریت دهد و مستأجر و مستعیر در آن زراعت کند وظیفه آن از مالک زمین بگیرند \* و اگر آنها باغ نمایند خراج از مستأجر و مستعیر بگیرند \* و اگر زمین خراجی را کسی قبض نموده منکر باشد و مالک گواهان نداشته باشد اگر غاصب زراعت کرده باشد خراج از غاصب بگیرند \* و اگر زراعت نکرده باشد از هیچ یکی نستانند \* و اگر غاصب مقرر باشد یا مالک گواهان داشته



باشد خراج از مالک ستانند \* و در صورت رهن موقوف حکم غصب بعمل آرند اگر مُرتعین بی اذن رهن دران زراعت کرده باشد \* سیزدهم در خراج موظف اگر شخصی از زمین خراجی خود را که دران زراعت می شود در میان سال بفروشد اگر يك فصله است و مشتری آنرا قبض نموده از بقیه سال مدتی دریافته است اگر تواند دران سال زراعت کرد و کسی مانع زراعت نیست خراج آن از مشتری و الا از بائع ستانند \* و اگر دو فصله است يك فصل را بائع دریافته و يك را مشتری خراج مُقرری بر هر دو قسمت نمایند \* و اگر دران زمین زراعت باشد که بحد درو رسیده خراج آن از بائع ستانند \*

چهاردهم در موظف اگر کسی زمین خود را خانه کند خراج آن بدستور سابق بدهد \* و همچنین اگر زمین زرعی را که دران وظیفه زراعت بود باغ کرده در تمام وظیفه بلاقرجه اشجار غیر مُثمر نشاند از نشاندن دو روپیه سه پابالا که ارتفاع باغ است بگیرند هر چند آن اشجار ثمر نداشته باشد مگر درخت انگور و بادام تا هرگاه که ثمر ندهد بدستور سابق بگیرند و بعد از دادن ثمر دو روپیه سه پابالا بگیرند بشرطی که محصول يك بیگمه شرعی که عبارت از چهل و پنج گز شاه جهانی در چهل و پنج گز مذکور است که بگز شرعی شصت در شصت

vided the mortgagee has cultivated the land without the permission of the mortgager.

*Thirteenth.* In Kheraj Mowuzzeff; if a person sells part of his own such tributary land, which is arable, and produces only one crop in the year, provided there remains sufficient time to cultivate it in that year, and the buyer has taken possession, (seeing that) if he wishes to cultivate in that year, nobody can hinder him, then the tribute shall be exacted from him; but otherwise shall be taken from the seller. If it produces two crops in one year, one of which has been engaged by the seller, and the other by the buyer, the tribute shall be equally divided between them. If on that land there is a crop fit for reaping, the tribute shall be taken from the seller.

*Fourteenth.* In Mowuzzeff; if any person builds a house upon his own ground, which was cultivated, he shall pay the same tribute that he paid before, and the same if he has planted trees that do not produce fruit. If a cultivated spot that paid the Kheraj Mowuzzeff is converted into a garden, and the whole closely planted with fruit trees, they shall exact two rupees twelve annas, being the rate for a garden, although the trees have not yielded fruit, excepting upon vines and almond trees, which tribute is not due until they bear fruit; but when they produce fruit, they shall exact from them two rupees twelve annas, upon the supposition, that a lawful beegah measuring forty-five shajehany, or sixty lawful guz square, will equal five rupees eight annas; but



otherwise they shall take half of the actual produce. If the value of the produce is less than a fourth of a rupee, in the proportion of one seer, out of five shajehany seers of grain, they shall not take it according to such deficiency. If an infidel sells his land to a Mussulman, notwithstanding his being a Mussulman, they shall exact tribute.

*Fifteenth.* If any one dedicates his own ground to the use of a public burying ground, or for a serai, they shall consider the tribute to have ceased.

*Sixteenth.* In Kheraj Mokossimeh; every one who is not the hereditary proprietor of such Kheraj land, whether infidel or Mussulman, having bought it or taken it in mortgage, shall receive the profits (with permission of government) from whatever is produced on that land: they shall exact the settled rate of tribute, provided it be not more than half (of the produce), in which case they shall reduce it; but if it be less than the third, they shall increase it as far as they may deem fit.

*Seventeenth.* If the proprietor of Mokossimeh land dies and leaves not any heirs, in giving that land in farm, or to be cultivated, &c. they shall act in the manner already directed under the head of Mowuzzeff.

*Eighteenth.* In Mokossimeh; if an injury happens to the harvest, upon as much as is damaged, they shall not exact the tribute; and whether the injury happens to the grain before or after reaping, they shall exact the tribute from only what remains good.

می شود به پنج و نیمروپیه ازان برسد و الا موافق نصف محصول بگیرند اگر قیمت محصول کم از پاؤ روپیه که يك سیر و پنج سیر شاهجهانی از غله باشد ازان کم نگیرند \* و اگر کافری زمین خود را بدست مسلمان فروخت با وجودیکه مسلمان باشد خراج بگیرند \*

پانزدهم اگر کسی زمین خود را مقبره یا سرای وقفی نموده خراج آن ساقط دانند \*

شانزدهم از خراج مقاسمه هر که زمین خراجی را مالک نبود اگر کافر باشد یا مسلم خریده باشد یا گرو باشد کفایت بر او باشد بدين هر چه دران زمین پیدا شود حصه تعلق که مقرر باشد بگیرند بشرطی که زیاده از نصف نباشد و الا کم نمایند و اگر کم از ثلث باشد زیاده نمایند هر چه مناسب دانند \*

هفدهم اگر مالک زمین مقاسمه میوه و وارث نگذارد دران زمین بدادن آن باجاره یا بمزارعت و غیره چنانچه در موظف گذشت بعمل آرند \*

هزدهم در مقاسمه اگر زراعت را آفت رسد هر قدر که ضائع شود خراج آن نگیرند و اگر بعد از بریدن غله آفت برسد یا پیش از بریدن هر قدر که بماند خراج بگیرند \*



## PLATO'S INSTRUCTIONS TO ARISTOTLE.

FROM THE UKLACK NASSERY.

Know God and keep his commandments. Value not the learned for the abundance of their erudition; but prefer those who abstain from wickedness and strife.

Let your own pursuits be confined to learning and teaching.

Ask not of God those things which perish in the enjoyment, but pray to him for durable benefits.

Be ever on your guard; for vice hath many ways of compassing its designs.

Wish not for the accomplishment of any thing that is not lawful.

Know, that the divine vengeance on the creature is not inflicted in wrath, but by way of instruction and warning.

Be not satisfied with an easy life, unless it lead to a reputable death.

Incline not to sleep, neither take rest until you have examined yourself on these three points:

و مایای افلاطون بارسطو

من اخلاق ناصری

خدای را شناس و حق او نگاهدار \* و اهل علم را بکثرت علم امکان مکن بلکه اجتناب از شرور و فساد اختیار کن \* همیشه همت خود را بر تعلیم و تعلم مقصود دار و از اهل علم محفوظ باش \*

از حق تعالی چیزی مخواه که زوال را بمنفعت آن راه باشد بلکه از و باقیات صالحات طلب کن \*

همیشه بیدار باش که شرور را اسباب بسیار است \* آنچه نباید کرد بآرزو مخواه \*

و بدان که انتقام الهی از بنده ذه بطریق غضب است بلکه بطریق تادیب و تهذیب است \*

به تمنای حیات بایسته قانع مباش تا موتی شایسته به آن منضم نباشد حیات را شایسته مشمر مگر که وسیله انتساب تو به باشد \*

ب خواب و آسایش میل مکن الا بعد از آن که درسه چیز محاسبه نفس کرده باشی \*



1. Whether, in the course of the preceding day, you have committed any crime.

2. Whether you have in any shape improved yourself.

3. Whether you have neglected the performance of any duty.

Keep in your remembrance what you were before your existence, and to what condition you will be reduced after death.

Injure no one, since the affairs of this world are in a state of decline.

Unhappy is that man who neglecteth to consider his latter end, and refraineth not from evil.

Place not your dependance on external benefits.

In bestowing alms on the needy, wait not for their supplication.

Account not him a philosopher, who taketh delight in worldly gratifications: or who cannot bear adversity.

Always keep death in your remembrance, and take example from the dead.

That man is accounted insignificant, who either uses many unprofitable words, or who gives information on matters that have not been enquired of him.

یکی آن که تأمل کنی که دران روز هیچ خطا از تو واقع شده یانه \*

دوم آنکه اندیشه کنی تا دران روز هیچ چیز اکتساب کرده یانه \*

سیوم آنکه هیچ عمل بتقصیر فوت کرده یانه \*

یاد کن که پیش از حیات چه بودی و بعد ازان چه خواهی شد \*

هیچ کس را ایذا مکن که کارهای عالم در معرض زوال است \*

بد بخت آن کس که از تذکره عاقبت غافل بود و از گناه باز نایستد \*

سرمایه خود را از چیزی که از ذات تو خارج باشد مساز \*

در ایصال خیر به مستحقان موقوف بر سوال ایشان مباش \*

حکیم مشمر آن کس را که بلدت دنیوی شاد شود یا از مصیبتی جزع کند \*

همیشه یاد مرگ کن و بمردگان عبرت گیر \*

خساست مردم از بسیاری سخن بی فائده او بود و اخبار

از چیزی که ازو نپرسیده باشند \*



O Aristotle, know and understand, that whosoever intendeth evil to another, hath himself consented unto evil.

Ponder well, then speak, and then execute.

Be friendly to all men.

Be not soon angry, lest anger become habitual unto you.

Defer not the relief of the indigent until to-morrow, for thou knowest not what to-morrow may produce.

Assist all who are in trouble, excepting those who are enslaved by their own evil courses.

Decide not before you have heard both sides; listen not to the report of one party only. Be not a philosopher of words suited to this world, but of deeds; for the latter will accompany you to the next, and there remain.

If you suffer pain in doing good, the pain is temporary, but the good endureth; and if you obtain the gratification of any vicious desire, the gratification ceaseth, but the vice remaineth.

Reflect on that day when men shall call on your name, whilst you shall be deprived of the faculties of speech, and hearing, and recollection. Know of a truth, that you are going to a place where you can distinguish neither friend nor foe; therefore in this life call no man worthless. Whither you are

ای ارسطو بشناس و بدان که هرکه شر بر کسی خواهد نفس او قبول شر کرده باشد \*

بارها اندیشه کن آنگاه بگو آنگاه بعمل آر \*

دوست همه کس باش \*

زود بخشم مرو تا غضب عادت تو نگیرد \*

حاجت محتاج بفردا ممکن چه دانی که فردا چه حادث شود \*

گرفتاران را معاونت کن مگر آنکه بخوی بد خود گرفتار باشد \*

تا سخن هر دو گوش نکنی حکم میان ایشان مکن - بقول

تنها حکیم مباش بلکه بقول و عمل هر دو باش که حکمت

قولی درین جهان بماند و حکمت عملی بدان جهان رسد و آنجا بماند \*

اگر در نیکی رنجی بری رنج نماند و نیکی بماند اگر از بدی

لذتی یابی لذت نماند و بدی بماند \*

ازان روز یاد کن که ترا آواز دهند و از آلت نطق و استماع محروم

باشی نشنوی و نگوئی و نتوانی یاد کرد - و یقین دان که متوجه

بجائی شده که آنجا نه دوست شناسی و نه دشمن پس اینجا

کس را بقصصان موسوم مدار و جائی خواهی شد که خداوندگار و



going, the master and the slave are upon a level: therefore in this life behave not proudly towards any one. O Aristotle, make provision for that journey, for you know not the hour of your departure.

Know that of all the benefits which God hath bestowed, none is superior to philosophy.

A philosopher is one, whose thoughts, words, and actions concur in virtue.

Return good for good; and forgive injuries.

Examine yourself diligently.

Account it not a hardship to perform any momentous duty respecting futurity; but do it without reluctance.

Let all your actions centre in virtue. Use not any evil means for effecting a good purpose.

Quit not a real good for transient pleasure; as in so doing, you would forfeit everlasting happiness.

Encourage the study of philosophy; and listen to the words of philosophers.

Divest yourself of worldly lusts; and refrain not from laudable actions.

Begin not any business before the proper time; and after commencing, exercise your judgment.

Be neither proud in prosperity, nor suffer yourself to be dejected and despondent in adversity.

Conduct business in such a manner with your friend, that there may be no cause for litigation.

بنده یکسان باشد پس اینجا کسی تکبر مکن \* ای ارسطو توشه مهیا کن چه دانی که رحیل کی خواهد بود \*

بدانکه از عطایای الهی هیچ چیز بهتر از حکمت نیست \*  
حکیم کسی است که فکر و قول و عمل او موافق باشد \*  
نیکي را مکافات کن و بدی را درگذار \*  
تفقد حال کن \*

در هیچ کار از کارهای بزرگ آن عالم ملالت منمای  
و در هیچ وقت تهاون مکن \*  
از خیرات تجاوز جائز مدار و هیچ سیئه را در اکتساب  
حسنه وسیله مساز \*

ترك اولی بجهت سرور زائل مکن که از سرور دائم  
اعراض کرده باشی \*

حکمت را دوست دار و سخن حکما بشنو \*  
هوای دنیا از خود دور کن و از آداب ستوده امتناع مکن \*  
در هیچ کار پیش از وقت شروع مکن و چون کاری شروع  
کنی از روی فهم کن \*

بتوانگری معجب مباش و از مصائب شکستنی و خوری  
بخود راه مده \*



And so manage with your enemy, that should he appeal to the judge, your cause may prevail.

Be condescending to all men; and mistake not humanity for meanness of spirit.

In whatever you excuse yourself, exact not the performance of the same from your neighbour.

Delight not in idleness; and place no reliance on fortune.

Be never ashamed of a virtuous action.

Quarrel not with any one.

Be constantly assiduous in the practice of justice, and of every other virtue.

بادوست مُعامله چنان کن که بحاکم مُحتاج نشوی  
و با دشمن مُعامله چنان کن که اگر بحاکم عرض رود  
ظفر ترا باشد \*

با هیچکس سفاقت مکن و با همه کس مُتواضع باش  
و هیچ مُتواضع را حقیر مشمر \*

در آنچه خود را معذور داری برادر خود را ملامت مکن \*

ببطالت شادمان مباش و بر بخت اعتماد مکن \*

از فعل نیک پشیمان مشو \*

با هیچ کس جدال مکن \*

همیشه مُلزم سیرت عدل و مواظب خیرات باش \*



OFFICIAL CORRESPONDENCE.

No. 1.

LETTER FROM AGA HUSSUN.

*Received 7th January, 1803.*

REFLECTING on your Lordship's distinguished favour and kindness, which is ever directed towards those who are afflicted in estate, I now take occasion to inform your Lordship, that to the time of my present address, being the 15th of Rejeb, my borrowed life has been prolonged, and that I am engaged in daily and nightly prayers for your Lordship's increase of years, prosperity, fame, and power.

Major Malcolm has been here; and from the period of his arrival to that of his departure, he manifested the utmost sympathy in our distress, and administered consolation to us in a distinguished manner. He was pleased to send away the majority of my attendants, leaving a few here, under circumstances of ease and comfort, to remain near my person; and actuated by friendship and kindness generally accomplished the objects which were expedient for the interests of both states.

مرضي و فرمان

نمبر ۱

بعرض عالي ميروساند

که نظر بمواحم خدیوانه و عنایات خسروانه هرگاه جویای  
احوال شکسته بالان باشد تاخال عرض که پانزدهم شهر رجب است  
حیات مستعار بر قرار و دعای مزید عمر و دولت و افزونی  
مراتب شوکت و عظمت و طیفه لیل و نهار بندگان عقیدت شعار  
است \*

صاحب دیشان میجر صاحب والا مناقب سموم المکان وارد  
این سابلان و از روز ورود تا حال که روانه می شوند بدل  
جوئی و غمخواری دل شکستگان پرداخته دقیقه از دقائق  
فرو گذاشت در جان سوزی ننمود \* جمعی از مردمان همراهی  
روانه و برخي را در اینجا با این شکسته بآئین شایسته نگهداری  
فرمود \*



He also administered to me, on the part of your Lordship, the ornament of the age, every office of comfort and alleviation of my sufferings, and manifested the utmost degree of kindness. Previously to the arrival of that gentleman, however, the honourable the governor (whose good qualities and eminent virtues neither the powers of speech nor those of the pen can adequately express) was engaged day and night in administering comfort and relief to us, and in manifesting the most tender and affectionate commiseration for our sufferings. All this kindness on the part of these gentleman, evidently originates with your Lordship. May the Almighty ever continue to extend your Lordship's shadow over the heads of the low and humble! From your Lordship's universal kindness, I trust that your Lordship, considering me as long as I live, to be among the number of adherents and well-wishers of the British Government, will, wherever I may be, continue to confer honour and distinction on me among my equals by your gracious letters. To add more were to exceed the bounds of respect.

May Aga Mohummud HUSSUN's humble respects be accepted by your Lordship.

و بالجمله از روی ارادت و إخلاص آنچه صلاح دولتی بود بعمل آورد و نهایت خاطر جمعی و تسلی از جانب آن یکنه زمان بکمترین بندگان داده نوازش بی اندازه از بظهور رسید \* قبل از ورود ایشان گورنر صاحب عالی مرتبه عیوق شان نواب گورنر بهادر که زبان طلاقت بیان و قلم مکسور اللسان از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده ایشان بعجز و قصور اعتراف دارد و لیلاً و نهراً تسلی فرما و بغم خواری و غریب نوازی مقرون بکمال فروتنی سلوک می نمودند \* و ظاهر است که همه اشفاق این بزرگان از پرتو انوار آن خدیو زمان خواهد بود \* جناب احدیت سایه بلند پایه عالی را بر رؤس غریبا و ضعفا پاینده و برقرار دارد \* استدعا از کرم عمیم آن معدن مروت و فتوت آنست که کمترین بندگان را مادام الحیوة یکی از متوسلان و خیر خواهان این سرکار عظمت مدار تصور فرموده در هر جا که باشیم بفرامین مطاعه بین الامثال و الاقران سرفراز فرمایند زیاده حد ادب عرضی محمد حسن \*

از جانب عالی شان آقا محمد حسین عرض بندگی بحضور لامع النور قبول باد \*



*Declaration of his Excellency the Most Noble the Governor General, &c. &c. &c. addressed to the surviving Relations and Attendants of the deceased Haujee Khullee Khaun, late Ambassador from his Persian Majesty to the Governor General in Council.*

[Written 17th August, 1802.]

The solicitude of the British Government in India to strengthen and improve the relations of amity and honourable alliance with his Majesty the King of Persia, has been manifested by the most signal acts of systematic policy, and has been publicly acknowledged by all the states of Asia. The peculiar splendour of the embassy which conveyed the testimonies of my respect and attachment to his Majesty's presence, the extraordinary honours with which his Majesty's Ambassador was received under my express orders on his Excellency's arrival in the British territories, the zeal and assiduity displayed by the Government of Bombay, and by all ranks of British subjects at that settlement, to conciliate the good will of the Persian Ambassador, and the public preparations conducted under my immediate and personal directions for his Excellency's reception with the most distinguished solemn

اظهار نامه موسومہ اقا حسن و غیره باقی ماندگان و منتسبان  
حاجی محمد خلیل خان مرحوم بتاریخ ۱۷ هفدهم ماه اگست  
سنه ۱۸۰۲ عیسوی مطابق ۱۷ هفدهم ربیع الثاني سنه ۱۲۱۷ هجری  
بدارالاماره شهر کلکته سمت تحریر یافت \*

شرح آنکه

مضمین حسرت آگین این اظهارنامه بجمیع آن باقی ماندگان  
و منتسبان نقاوه رسالت پیشگان فصیح اللسان خان رموزدان  
حاجی محمد خلیل خان مرحوم مبرور سفیر بلاغت مصیر  
سوار فیض مدار شاه جم جاه کیوان بارگاه دارا دربان سکندر نشان  
سلطان ایران دامت دولته و ارفع و ارفع باد \* همگی همت صداقت  
نہمت و تمامی نیت إخلاص طویت اولیای این دولت در ترخیص  
آساس خلقت و مراقبت و تاسیس بنیان اتحاد و موافقت با سرکار  
دولتمدار شاه خورشید کلاه عرش بارگاه فرمان فرمای زمان دارا  
دربان سکندر نشان سلطان ایران خلد الله ملکه از تدابیر شایسته  
و اهتمامات بایسته که درین باب از ممکن قوه بحیز فعل آمده  
و از خلوتکده بطون بجلوه گاه ظهور رسیده اظهار من الشمس و ابین  
من الشمس است و تمامی رؤسای دور و نزدیک در تبیین  
اینمقال و تفصیل این اجمال رطب اللسان و عذب البیان اند \*



على الخصوص تكلفات و تمهیداتی که در ارسال ایلچی از بهر اظهار  
حسن یگانگیت و اخلاص و ابراز خلوص یکجبهتی و اختصاص  
در حضور ساطع النور شاهنشاهی بعمل آمده و رعایت لوازم  
اعزاز و احترام نسبت بسلانه سفیران بایغ البیان نقاوه رسالت  
پیشگان فصیح اللسان خان رموزدان بلند مکان حاجی محمد  
خلیل خان مرحوم که مطابق احکام اعیان این دولت بمجرد  
ورود مرحوم مبرور در ممالک محروسه بظهور انجامیده  
و مساعی جمیله و مجاهد نبیله که از سرکردگان جزیره بنبدی  
و دیگر جمیع شرفا و نجبای آنجا در رضاجویی و دلداری خان  
مغفور بتقدیم رسیده و تهیو اسباب تعظیم و تکریم خان مبرور  
که در دارالاماره کلکته به پیشگاه نظر مصادقت منظر این  
خیرخواه خلایق پیرایه تمهید و آرتیب یافته برای کافه آنان  
جمهور خاص و عام بر صدق اخلاص باختصاص این زیارمزد  
درگاه الهی بحضور ساطع النور شاهنشاهی و اراده ابراز آن بمشافه  
سفیر جنت مصیر بر همین لائح و دلائل واضح است \*

پس هرگاه این همه دلائل کامل بریندل همت حق تبارک و تعالی  
خیرخواه خلایق جهت استحکام مبانی خلت و ودان و انضباط  
روابط یکجبهتی و اتحاد برسدیل استوار و روش پایدار فیما بین  
دولتین ملاحظه رود بر سجنجل ضمیر قدسی نظیر شاهنشاهی

nity and honour, at the seat of the supreme British authority in India, have afforded sufficient demonstrations to the world of my high consideration for the dignity of the Persian monarch, and of my uniform intention to evince that unalterable sentiment towards the accredited representative of his royal person.

Reviewing these incontrovertible testimonies of my anxiety to establish a friendly and honourable alliance with the power of Persia on the most solid foundations, his Majesty and all the states of Asia will anticipate the deep affliction and anguish of mind with which I have witnessed the sudden interruption of our bright and happy prospects, by a



disaster which as far eluded the scope of human prudence and foresight, as it surpassed the ordinary extent of human calamity and the common vicissitudes of fortune. To this awful dispensation of Providence, I submit with resignation, but not without hope.

In the most painful moments of my disappointment and grief, I have derived considerable consolation from the reflection, that as I have hitherto assiduously employed every possible effort to cultivate a lasting friendship and harmony of interests between his Persian Majesty and the British Government, my amicable sentiments have been uniformly returned with equal cordiality by the auspicious disposition of that illustrious sovereign.

A dreadful, unforeseen, and uncontrollable calamity has intervened to afflict both states with mutual sorrow and consternation, and to retard the completion of their reciprocal wishes; but not to

و در مریای خوار جمیع روسای دور و نزدیک بر تو اذکار تواند  
کُشت که از وقوع تعویق در حصول این مطلب عظیمه و مآرب  
فخیمه بسبب حدوث چنین حادثه غم اندوز و سنج سانحه  
جگرسوز که از ضبط احتیاط بشری بیرون و از شدايد سوانح  
مستمره دنیای و انقلابات سمایی افزون است \*

چقدر کرمیت و حسرت و غم و الم در خاطر حزین اینخیرخواه  
خلایق راه یافت بهر کیف مصیبتی که در دیوان قضا و قدر مقدر  
است اصابت آن بمصاب مقرر درینصورت ماننازندان درگاه  
بی نیاز را جز اینکه دست بحبل المومنین مصابرت زینم و سر رشته  
تسلیم بدست آوریم چاره کار ناپدیدار لاجرم بتقدیر ربانی و  
مشیت سبحانی رضا دادیم و مرهم شیبانی برداغ دل تسف  
منزل نهادیم فاما رشته توکل و امید از دست نگذاشتیم بلکه  
در عین استیلاي غموم و آلام از باستخصار اینکه هرگونه مساعی  
جمیله و اجتهادات جزیه در انضباط ضوابط مصافات و ارتباط  
روابط مولات ازینطرف مرعی گشته \*

در انزای آن از طرف سرکار دولتمدار شانشاهی نیز همچنان  
بروی کار آمده متسلی شده ایم \* اگرچه این سانحه ناگهانی و حادثه  
تقدیر ربانی که واسطه کدورت و آلام قلوب اولیای دولتمین است  
باعث تعویق در حصول مطالب عالییه و مآرب سنیه جانبین



suspend their established friendship by groundless jealousy and unjust suspicion, not to frustrate the natural and propitious result of their united counsels, not to destroy the fruits of their mature wisdom and justice, nor to dissolve those sacred engagements by which they had cemented the foundations of durable concord, secured the channels of free intercourse and beneficial communication, and enlarged the sources of their common safety, prosperity, and glory.

Entertaining a due sense of the value and importance of those engagements to both states, I shall pursue with unabated confidence and perseverance, the policy on which the subsisting treaties are founded, and the amicable and earnest exertions by which they were obtained. The pursuit of this course cannot ultimately fail to attain success. The calamity which we have suffered is a just sub-

گشت \* لیکن نه مقتضی اینمعنی است که سر رشته  
تحدید معهود بمداخلت معائب مظنه و بدگمانی برهم کردن  
و از استفادت مشارکت و مراسلت رسائی جانبین محرومی  
دست دهد و ثمره شجره دوربینی و حق گزینی طرفین  
روپز مردگی آرد و عهود و موثقی که از روی آن بنیاد یگانگی  
و اتحاد دائمی فیما بین زیب استحکام پذیرفته و ابواب  
موافقت و مراسلت صورت افتتاح گرفته و اسباب امنیت  
و بهبودی و سرمایه عظیمت و بلذذ نامی در هر دو دولت عالیه  
حاصل و اصل گشته به بطالت انجامد \* از انجا که قدر فوائد این  
عهد و موثقی نسبت بدولتین بوجه احسن و روش مستحسن  
منقوش و مرتسم خاطر حق پسند است \*

لهذا این خیر خواه خلایق را آینده هم ملحوظ و منظور است  
که در پی همان طریقه مصلحت ضمیمه که موثقی موثقه  
فیما بین مدار بر آن دارد و در تقدیم لوازم همان مساعی  
کامله و تدابیر صائبه که بذریعه آن وثائق عهود و پیمان حسن  
انتساق یافته بدستور سابق راسخ دم و ثابت قدم باشد  
و بعون عنایت الهی و بمن افضال نامتناهی از سلوک این  
مسلك بهیه و تقدیم این سحیه رضیه آخر الامر فائز المرام



خواهد گردید \* حدوث این حادثه و وقوع این واقعه اگرچه  
فی الحقیقه مقام حزن و ملال است لیکن صورت تلاقی آن هم از دست  
نرفته \* چه از هم دردی و غمخواری طرفین وسیله جدیدی یکجبهتی  
و اتحاد و اسباب تشدید مبانی خلّت و وداد پیدا میتواند شد \*  
و بذل همت خیرنهمت جانبین در ادای لوازم مروت و فتوت  
و مشارکت در شدائد کربت و حسرت و مُتَقِنِ خواطر طرفین  
بر خلوص صداقت شعاری و وثوق وفاداری یکدیگر واسطه تزیید  
تقرب قلوب و وحدت امور دولتین میتواند گردید \* و در اجرای  
امور این رسالت عظمی و سفارت کبری که تعویقی رو داد  
از فضل ایزدی و عنایت سرمدی به نعم البدل آن آینده برکات  
استفرار و ازدیاد فوائد یکجبهتی و اتحاد بظهور میتواند رسید \*  
چنانچه در آمید حصول این مامول تقویتی بهمرسانیده  
و نظرب مراتب حق گذاری و وفاداری که در حقیقت شعار  
و دستور العمل سرکار انگریز بوده است طمانیتی حاصل ساخته  
متوقع بران است که تجدید مراسم مرافقت و موافقت و مواسات  
فیما بین دولتین بمروار ایام زنگ خیال این سانحه ناگزیر و واقعه  
اندوه تاثیر از مرایای قلوب طرفین خواهد زدود \* و عواقب امور  
بحصول آنهمه مقاصد بهیه که مقتضی بر نهایت آرزو و غایت انتظار

ject of lamentation, but its consequences are not  
irretrievable. From the reciprocal condolence of  
the two states may arise new motives of combined  
interest, and additional securities of amity and al-  
liance. A zealous interchange of the offices of hu-  
manity, a concurrent sense of common sorrow, and  
the conscious certainty of mutual sincerity and  
good faith, may lead to a more intimate union of  
sentiments and views; and the temporary suspension  
of this important embassy may tend to ensure and  
improve the benefits of our actual connection.

Supported by these hopes, and relying on the  
justice and integrity of the principles and motives  
which have actuated the British Government, I  
trust that the progress of our renewed intercourse  
with your illustrious sovereign, will gradually ob-  
literate the remembrance of this fatal and unparal-  
leled disaster, and will amply compensate to my  
mind for its actual distress, by the final accom-  
plishment of the same salutary plans of policy,  
which had rendered a personal interview with your



lamented master the object of my most cordial wishes, and of my most anxious expectation.

To repair the severe loss sustained by his untimely decease, to demonstrate my sincere respect for his memory, and my unfeigned regret that he should have fallen by a violent death, within the British dominions, and in the immediate exercise of functions which the laws and usages of all civilized nations have rendered sacred, it is my primary duty to administer to his surviving relations and attendants every office of humanity and friendly compassion, every attainable comfort and alleviation of their just grief, and every possible compensation of the injuries which they have suffered.

In endeavouring to discharge this duty, I have selected an officer, who was recently vested with the honourable character of envoy from this Government to the court of Persia, and who now occupies the most confidential station in my family.

این خیرخواه خلائق جهت لقای صوری خانمرحوم مبرور بود تدارک و تلافی کربت و ملال که فی الحال بر خاطر حسرت مظاهر مستولی است بوجه احسن بعمل خواهد آمد \*

بمد نظر تدارک صدمه شدیدة واقعه ناگهانی خانمرحوم مبرور و اثبات مدارج اُلفت و محبت خود نسبت بذات خادمرحوم و ابراز مراتب غموم و هموم خاطر حسرت ماثِر خصوصاً از وقوع واقعه جانگاہ آدمرحوم مبرور در میان سرحد مکروسة سرکار انگریز و در عین تقدیم مراسم عہدہ کہ بموجب قوانین و ضوابط جمیع اقوام و در میان جمهور خاص و عام مُراعات حقوق صاحب اینعہدہ و پاس ناموس اینخدمت عہدہ مفروض و مُتَحَمَّ است بود مت ہمت اینخیرخواہ خلائق واجب و لازم متصور کہ حتی الامکان بتقدیم لوازم رافت و غمخواری و تسکین و دلداری باقیماندگان و منتسبان خانمرحوم و تلافی احوال پر اختلال آنها پردازد \*

بند۱ عالی هذا بعالی مرتبت معالی منزلت میجر مالکم صاحب بہادر کہ قبل ازین بعہدہ سفارت بحضور دولت گنجور شاہ کیوان بارگاہ از طرف این سرکار مامور شدہ بودند و پس از انصرام لوازم این عہدہ سترگ بدارالامارہ کلکتہ معاودت نمودہ در عہدہ تقرب و محرمیت اسرار حضور این فیاز مقد درگاہ الہی (کہ سابق درین عہدہ برادر صاحب



That officer is directed to proceed immediately to Bombay, and to afford to you in my name, such effectual aid and assistance, and such testimonies of affectionate commiseration, as may tend to mitigate your sufferings, and to console your affliction.

With the same views, I have provided the most speedy means of offering to your royal sovereign the respectful expressions of my sincere condolence on this disastrous event, and of concerting with his Majesty such measures, as may conduct the embassy to its original purpose, accelerate the favourable issue of every depending question, and confirm the subsisting relations between the two states in the conciliatory spirit of the recent negotiations, and on the basis of the treaties already concluded.

عالیشان گرامی قدر عزیز از جان هنر بل هنری و لزللی صاحب بهادر  
مُعزَز بودند ( شرفِ اختصاص یافته بین الاقوان ممتاز بودند امر  
نمودیم که فوراً بمقام بنیادی رفته از طرف اینخیرخواه خلایق لوازم  
رعایت و غمخواری و ترحم و دلداري نسبت ببقایماندگان  
و مُقتسبانِ خانمرحوم بروضعی مرعیدارند که موجب تسلی  
و تسکین احوال و رفع هُجوم غم و ملال آنها تواند گردید \*

و نیز برای ادای مراسم تعزیت اینواقعه هائله بحضور  
دولت گنجور شاهنشاهی و استصواب و استصلاح از  
اولیای آن دوات ابد مدت در باب سیل انصرام  
مقاصد اصلی سفارت خانمرحوم مبرور و حسن انفصال جمیع  
مُقدّمات رویکاری فیما بین دولتین و تاسیس مبانی خلت و وداد  
و انضباط روابط یگانگی و اتحاد بروفق همانقسم صفائی و اخلاص  
که مشغول پیام رسانی طرفین بوده است و برطبق فحاری  
موثیقی که بالفعل قرار یافته تدبیری رضیه و فکری مرضیه  
کرده شد \*



TO AGA HUSSUN,

*(Nephew of the late Persian Ambassador.)**Written 20th August, 1802.*

I have received your letter (recapitulating it) by the hands of Mr. Strachey. The points intrusted to Mr. Strachey's verbal communication, have been represented to me. Previously to the receipt of that letter, I had been apprised, by the Government of Bombay, of the calamity which it announces.

No language can express the astonishment, horror, and grief, with which I received the afflicting intelligence of the respectable Haujee Khulleel Khawn, and of the dreadful circumstances which attended that disastrous event. The loss of Haujee Khulleel Khawn (for whose character I entertained sentiments of the highest esteem and regard)

بفام آقا حسن خاله زاده حاجي محمد خليل خان  
مرحوم سفير بادشاه ايران مرقومه بيستم ماه اگست  
سنه ۱۲۰۲ هجری قمری مطابق بيستم شهر ربيع  
الثاني سنه ۱۲۱۷ هجری شرح آنکه

عرضي آنعوالي پناه متضمن بر سوانح جانگاہ خان عاليشان سمو  
المان حاجي محمد خليل خان که از تقدیرات آسماني وقضاهای  
نائلهاني در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربيع الاول رو داده \*  
واينکه کيفيت آن باطلاع اينجانب رسیده باشد \* با ديگر  
مراتب بذريعه مستر استريجي موصول مطالعه شده برمراتب  
حسرت آگين آن مفصل مطلع گردانيد \* وجميع مدارج محوله  
مشار اليه بمعرج وضوح رسيد \* قبل وصول عرضي مزبور کيفيت  
آن حادثه غريبه از روی ارقام اهالي رياست بنديي بدریافت در آمد \*  
و از اطلاع اخبار کدورت آثار واقعه هوش ربا و سانحه اندوه  
فزای بال افشاني طائر روح پر فتوح خان عاليشان و الامکان سلاله  
سفيران بلاغت نشان خاصه رسالت پيشگان دقيقه شناس وموزدان  
حاجي محمد خليل خان ازین تيره خاکدان بروغه رضوان و ايضاح  
کيفيات حيرت آيات حدوث اين حادثه جان سوز وقوع اين واقعه  
غم اندوز که بحسب تقدیر رباني وقضاي آسماني از  
پردۀ غيب بظهور پيوسته \* انچه تحير و تحسرو تکدر و تفکر پيرامون  
خاطر حسرت گزين اينجانب دائر وسائر گشت شرح شمه ازان  
و بيان آنمودگی آن از امکان تحریر خامه مينه چاک و مقدور  
تقریر لسان محزونان غمناک بيرون و افزون \* خدای علیم شاهد حال



است که سُنُوحِ اِنْتِقَالِ مَغْفَرَتِ اِشْتِمَالِ خانِ مَرْحُومِ مَبْرُورِ که  
 مَرَاتِبِ اخلاقِ پَسَنَدِيدَه و مدارجِ اوصافِ بَرگَزِيدَه شان بمرتبَه  
 اَکْمَلِ در صَفْحَه خَاطِرِ فَاثِرِ مَنقُوش و لَازِمِ مَحَبَّتِ وَالْفَتِ در بارَه  
 آن رَه نَورِ وادیِ عَدَمِ بَدَرَجَه اَجْمَلِ مَرعِي و نَصَبِ العَیْنِ بُوَد \*  
 اگرچَه در هَر حالِ مَوْجِبِ حَسْرَتِ و مَلالِ و بَاعِثِ اندوه و نِکالِ  
 دَلِ مَوالِفَتِ مَنزِلِ مِی شُد لیکن چُونِ آن جادَه پیمایِ مَنازِلِ  
 مَغْفَرَتِ در حَالَتِ عَیْنِ تَقْدِیمِ مَراسِمِ رِسانَتِ باعْظَمَتِ و سِغَارَتِ  
 با شَوکَتِ از طَرَفِ دَوْلَتِ عالِیَه شَاهِ جَمِیَاهِ کِیَوَانِ بَارِگَاهِ دارا در بَیانِ  
 سَکَنْدَرِ نِشانِ سُلطانِ اَیْرانِ دَلَمِ دَوْلَتِ در مَضمِنِ وَقُوعِ اَفْتِی  
 نَا گِهانِیِ اَز بَینِ جِهانِ فانیِ بَعالمِ جاوَدانیِ شَتافَتَنَد شَدائِدِ  
 آلامِ و اندوهِ مَنزایدِ و مُتَضاعِفِ گِشتِ و صَدْمَه که از تَقْدِیراتِ  
 لَم یَزَلِی بَآنِ مَعالیِ دَسْتِگَاهِ عائدِ شَدَه هَرايِذِ آن بَاعِثِ مَزیدِ  
 تَأَلَمِ و تَأَسَفِ گَرْدِیدَه اِمّا اَمیدِ قوِیِ اِست که بَعونِ عَنایَتِ  
 الهِیِ و اَفْضالِ نَا مَتَناهِیِ و بَذَرِیعَه خَیْرِ گِیَرِیِ و حِذاقَتِ شَعاریِ  
 صَاحِبِانِ فائِقِ و طَبیبِانِ حاذِقِ که مَتَکَلِّلِ احوالِ آن عوالِیِ  
 پَناهِ هَسْتَنَد بِخَیْرِ خَواهدِ گِذِشتِ و هَمراهِیانِ خانِ مَرْحُومِ  
 مَبْرُورِ که بِقَضایِ الهِیِ جانِ بَجانِ اَفَرِینِ سَپَرِ دَنَدِ و مَجْرُوحِ گِشْتَنَدِ  
 اِینِ مَعْنِیِ واسطَه نَهایَتِ تَکْذَرِ و تَحسُّرِ گَرْدِیدِ و غَمِ و اَلَمِ و حَسْرَتِ  
 و اَندوهیِ که از وَقُوعِ اِینِ واقِعَه هائِلَه در خَواطِرِ آن عوالِیِ پَناهِ  
 و دِیْگَرِ باقِیْمَاندِگَانِ و مَنقَسِبِانِ خانِ مَرْحُومِ مَبْرُورِ هُجُومِ آورَدَه بِرِ دَلِ  
 اِینِ خَیْرِ خَواهِ خَلائِقِ رُوشَنِ و هَویدِ اِست لیکن بِرِ تَقْدِیراتِ الهِیِ  
 و قَضایِ لَم یَزَلِیِ که از اِحاطَه دُورِ بَیْنِیِ و دَانائیِ عَالَمِ بَشَرِیِ  
 و از حِیزِ حُزْمِ و هوشِ یارِیِ اِنسانِیِ مُتَجاوزِ اِست مابِندِگَانِ خالِقِ  
 اَفَرِینِش را اِختِیارِ مُصابِرَتِ از جَمْلَهِ واجِباتِ مُتَصَوِّرِ \*

would have been a subject of affliction to me under any circumstances; my sorrow, on this painful occasion, is greatly aggravated by the reflection, that this respectable man has fallen by the most calamitous accident, in the immediate exercise of the high and sacred functions of Ambassador to the British Government from his Majesty the king of Persia.

I sincerely lament your misfortunes and sufferings. I trust, however, that (under Providence) the care and skill of those to whom you are intrusted, will restore you to health. The fate of those of the late Ambassador's attendants who unhappily lost their lives, and were wounded on this melancholy occasion, is an additional aggravation of my grief. I can justly estimate the degree of distress and affliction which pervades your mind, and the minds of the relations and attendants of the late Ambassador on this unhappy occasion. But it is our duty to submit with resignation to those dispensations of Providence, which no human wisdom can foresee, no human precautions can prevent.



A declaration, addressed to the surviving relations and attendants of the late Ambassador, expressive of my sentiments and intentions on this calamitous occasion, and notifying the mission of Major Malcolm to that Presidency, for the express purpose of affording to those persons every degree of relief and consolation, which can be administered to them under the pressure of this severe distress, has already been transmitted to Bombay.

Major Malcolm, who now proceeds to that Presidency, will apprise you and the late Ambassador's relations and attendants, of the arrangements which I propose to adopt, with a view to afford to you and to them every possible compensation for the loss which you have sustained.

The mission of an officer of such high rank and confidential station, is an ample testimony of the sincerity of my affliction, of my desire to administer effectual consolation to the surviving relations and attendants of the deceased Ambassador, and

اینجانب قبل ازین قطعه اظهار نامه موسوم به باقی ماندگان و منتسبان خانمرحوم مبرور مشتمل بر کیفیات مافی الضمیر و اراده خود آنچه مکنون و مرکوز است و مشعر بر اطلاع تعیناتی میجر صاحب عالی مرتبت معالی منزلت میجر جان مالکم صاحب بهادر بسمت بنیئی بالتخصیص جهت تقدیم لوازم تسلی و تسکین و عمخواری احوال باقی ماندگان و منتسبان خانمرحوم هر قدر باوصف استیلائی غموم این مصایب شدیدۀ ممکن باشد به بنیئی ارسال داشته شده است \*

بالفعل میجر صاحب موصوف نیز روانه مقام بنیئی میشوند بعد ورود صاحب موصوف در انجا کیفیت تدابیری که بمندظر تدارک و تلافی احوال آن عوالی پناه و دیگر باقی ماندگان و منتسبان خان مبرور مرکوز است از حسی تقریر شان بر آن معالی دستگاه واضح خواهد گردید \*

و ترخیص چنین صاحبی ذی رتبه و مقرب حضور این خیر خواه خلأق بر مراتب حزن و ملال حدیث این حادثه ناگهانی و مدارج صرافت خاطر رافت مآثر در باب تسلی و تسکین باقی ماندگان خانمرحوم و پاس مراتب عهده عالیۀ مفوضۀ مرحوم مبرور و حفظ مدارج عظمت و شوکت دولت



of my high consideration for the exalted station of the deceased Ambassador, and for the royal dignity of the illustrious Sovereign whom he represented.

The course which you have adopted on this unhappy occasion, of awaiting a communication from me, has my entire approbation. The judgment and discernment which you have manifested in this instance, and the general conduct which you have observed under the pressure of your severe sufferings, has impressed my mind with the highest opinion of your virtues and talents.

You will have been apprized by the declaration which has been transmitted to Bombay, of my intention to convey to his Majesty the requisite explanation of the circumstances of the late calamitous event; and I am confident that the statement of facts and of your conduct during the transaction, which his Majesty will receive from me, will demonstrate to his Majesty that your conduct on this melancholy occasion has not only been irreproachable, but highly laudable and honourable to your own character and to that of your nation,

شاه کیوان بارگاه که خان مرحوم سفیر آن دولت ابد مدت بودند دلیل ساطع و برهان قاطع متصور است \*

آن عوالمی پناه که در میان این حال مجوز انتظار ورود کیفیت شوری و صلاح این خیرخواه خلایق شدند بجای و مستحسن متصور شد و فی الحقیقه از ملاحظه مراتب دانائی و فرزنگی آن معالی دستگاه که باوجود گرفتاری شدائد حال بظهور آورده اند و طریق سلوک و سلوک طریق آنچه از تاریخ وقوع این حادثه ناگزیر مرعی داشته اند از روی آن مدارج اوصاف حمیده و محاسن ذهن و ذکای آن عوالمی پناه بشمول کمال تحسین و آفرین منقوش و مرتسم صفحه خاطر این خیرخواه خلایق گردید \*

و از اظهار نامه سابق الذکر حقیقت اراده این خیرخواه خلایق درباب حسن تشریح و توضیح کیفیات این سانحه هائله بحضور دولت گلجور شاهنشاهی مفهوم و معلوم آنعوالمی پناه شده باشد و یقین واثق است که از اظهارات اینجانب درباب کیفیت های این حادثه ناگزیر و رویه کار آن عوالمی پناه درحین وقوع آن بر منجنبل ضمیر قدسی نظیر شاهنشاهی ظاهر و باهر خواهد گردید که طریقه کار آن عوالمی پناه در اتنای این واقعات خالی از الزام بلکه مستوجب تعریف و توصیف و باعث نیکنامی آنعوالمی پناه و ناموری قومیت و شایان شان و شوکت



and conformable in every respect to the dignity and glory of your powerful Sovereign. I am satisfied that the justice and magnanimity of your Sovereign will induce him to reward you with those honours and that approbation, to which in my judgment you are amply entitled.

You will receive the further communication of my sentiments and intentions from Major Malcolm, who will embark for Bombay in the course of a few days. In the mean time I request that you will continue with all your attendants, at Bombay. After Major Malcolm's arrival, you will be guided by his communications and advice. Major Malcolm will deliver to you a duplicate of this despatch. With a view to afford you the satisfaction of receiving a reply to your letter at the earliest practicable period of time, I deem it advisable to transmit the original of this letter by express.

و بزرگی و والا منشی شاه کیوان بارگاه بوده است و از حق پرستی و بزرگ منشی که از جمله اوصاف نبیله و اخلاق جزیه آن یکتای روسای زمان است اینجانب رجای واثق دارد که آن عوالی پناه بقسمیکه درزعم و تصور این خیر خواه خلایق مستوجب احوال آنمعالی دستگاه است مورد عفیایات و تفضلات شاهنشاهی خواهند گردید \*

و باقی کیفیت مافی الضمیر اینجانب از زبان صدق ترجمان میجر صاحب موصوف که در عرصه دوسه روز روانه آنسمت میشوند واضح خواهد گشت و تارسیدن صاحب موصوف چنان صلاح مآصور که آن معالی دستگاه با جمیع همراهیان در مقام بنیئی بدستور قیام دارند بعد ورود صاحب موصوف بر حسب صلاح و اظهار معز الیه کار بند باید بود و مثنی این محبت نامه هم از دست میجر صاحب موصوف بآن عوالی پناه خواهد رسید نظربراینکه آن معالی دستگاه بوصول جواب عرضی خود در اسرع ازمنه مسرور شوند محبت نامه اولی معرفت ذاک بر جناح استعجال روانه بنیئی نموده شد \*



AGA HUSSUN,

*Received 15th October, 1802.*

At a time when our bodies were torn with grief, and our souls were agitated with sorrow, your Excellency's gracious and consolatory letter, the medium of command, and your Excellency's declaration diffusing light and honour, both which may be compared to the luminous hand of Moses, and to the reviving breath of the Messiah, were received on the 18th of September: therefore the Honourable Governor Duncan, whose exertions, in imitation of your Excellency, for the relief and consolation of the afflicted, for the support and comfort of the poor and humble, have no parallel, and comprehend all that is good and virtuous, illumined those hearts which were obscured by the darkness of sorrow, and involved in the torpor of affliction,—inspired them with new life, and afforded them unimagined pleasure, and by the gracious tenor of their contents obliterated the memory of former anguish, restored to

بعرض مقربان حضور فیض گنجور بندگان

عالی متعالی دام اقباله میرساند

درحینی که از هجوم آلام جسمانی کالبد عذری درهم شکسته و از وفور اسقام روحانی فرمان فرمای بدن را سرشته سامان خویش از کف گسسته بود تسلی فرما فرمان مطاع یعنی عنایت نامه واجب الاتباع و افتخار بخش اظهار نامه آفتاب شعاع که ید بیضای موسوی و دم جان پرور عیسوی عبارت از آن است بتاريخ ۱۸ ماه ستمبر معرفت نواب سپهرکاب نواب گورنر دکن بهادر که از طفیل طبیعت و پیروی آن یگانه فرمان فرمایان آفاق در غمخواری و پرستاری شکسته دلان در کل جهان طاق و در کوچک دلی و غریب نوازی مجمع محاسن اخلاق است بر رؤس دل مردگان و جماعت افسرده دلان پرتو افکن گردید و بی تکلف حیاتی تازه و مصرتی بی اندازه بخشید \* حقا که صیقل مضامین مرحمت آئین هر یک علیحده رنگ کلفتی که بر آئینه دل عبودیت مقلد متراکم شده بود زدود و مرغ روح که



joy, and raised to distinction from the gloomy depths of sorrow. In vain we open our lips to utter praise and gratitude in proportion to your Excellency's unexampled goodness; no power of language can express the sense which we entertain of that goodness and condescension. Resigning, therefore, that impracticable attempt, I proceed to detail the immediate purpose of my present address. If any vestige of affliction, if any trace of sorrow at the late calamitous event remained upon my mind, it would be obliterated by your Excellency's unbounded goodness, be lost, and be forgotten. The appointment of Major Malcolm, of high rank and station, the confident of the presence, who, under your Excellency's favor and protection, has been raised to the highest dignities for the purpose of administering consolation to the afflicted, has, in particular, filled our hearts with joy and gladness. Although the ab-

زاریه نشین کنج ملال بود اگرچه در گلشن افتخار و سرود به بال و پرافشانی برآمده لب به ثنا خوانی و سپاس آن ذات بی همال کشد لیکن چون ادای شکر این موهبت کبری و مرحمت عظمی بحضور لامع النور آن وحید زمان بیرون از حیث قدرت بیان و افزون از حوصله طلاقت زبان است ادهم خامه را از طی آن وادی و پیمودن آن بوادی عذاب تابیده بعرض مطلب پرداختم \* و بالجملة اگر غباری از رنج و الم و آثاری از غصه و غم ازین مصیبت اعظم بردل عبودیت توام باقی و منضم بود بزالِ مراحم بی پایان و آبیاری عذایات بیکرون از لوح خاطر محو و منسی و بکلی فراموش شد \* خاصه از تقریر میجر صاحب بلند مرتبه والا مکان مقرب بزم حضور بندگان عیوق شان دام اقباله میجر مالکم صاحب بهادر که بحسن تربیت حضور پرنور همواره بر همکنان افتخار کنان و پیوسته پر کلاه گوشه مباهاتش سرکوب شهپر عنقای هفتم آسمان است بجهت پرستاری و غمخواری افتادگان چه قدر گلهای نشاط در چمن خاطر عبودیت مظاهر شگفتی و دمیدن گرفت \* اگرچه از دوری صاحب چنین که در فهم و فراست ذاتی بی انباز و محرم اسرار و مخزن راز



sence of a gentleman so distinguished for his talents and abilities, and so entirely in your Excellency's confidence, must be a subject of extreme regret to your Excellency, yet that sense of justice and benevolence towards mankind which distinguishes your Lordship's exalted character, will have superseded the sentiments of regret on this occasion ; for the ruling principle of those who tread the path of virtue, is to prefer the happiness of others to their own individual care and comfort. My solicitude to acknowledge your Excellency's manifold favours, and to declare your boundless goodness, again arrests the purpose of my address, and compels me once more to offer to your Lordship an imperfect tribute of gratitude and applause. I trust that your Excellency's magnanimity will pardon the prolonged effusions of a grateful heart, which I acknowledge to be a trespass on the limits of respect, and a deviation from the relative obligations of rank and inferiority. Let your Excellency now be pleased to peruse my proposed narrative.

آن کردن فراز است گرد کدورت و ملال بردامن دولت بندگان  
 گریه مکان آن مؤید با اقبال خواهد نشست اما چون حق  
 طلبی و خیر خواهی عباد جبلی آن برگزیده ایجاد است  
 همه آن مرارت سهل و آسان خواهد گشت که سالکان مسالک  
 یزدانی نخستین قدمی که برمیدارند اینست که راحت  
 جان مردمان را راحت جسم و جان خویش میدانند \* اظهار  
 مراحم گوناگون بندگان عالی و ابرار تفضلات بیکران ملامان  
 متعالی باردیگر طوطی ناطقه و کیمیت قلم را از عرض مطلب  
 باز داشته در گلستان شکر ایادی حقوق ان بی همتا و در میدان  
 حمد عنایات بی منتهی لختی شکرشکن و قدم فرسا گردید \*  
 امید که امتداد کلام را که با محبوب مطلوب و فی الحقیقه  
 لریطریق آداب دور و از طرز بزرگ و کوچک مهجور است  
 بذیل عفو و اغماض خدیوانه در پوشند و مرء بعد اولی بعرض  
 مدعا نباشند \*



On the day above mentioned, a most respectable company, consisting of all the principal persons of this place, assembled at my humble dwelling. When all the gentlemen, and some of the Kuzzulbaushies who attended the embassy, and others who reside at Bombay, had taken their seats, the Honourable the Governor rose, and all the gentlemen present stood up at the same time. Immediately the respected standard of his Persian Majesty was displayed on the top of the house, and the Governor delivered to me your Excellency's declaration. After having saluted it, and placed it on my head in token of respect, I sent for my secretary, and caused him to read aloud, in the hearing of all present, its eloquent contents, which, from first to last, are replete with kindness and benevolence, and which in elegance of style and composition reach the summit of excellence. When the reading was finished, orders were given for the drums and trumpets to play. The rejoicing sound of the drums and trumpets of the Kuzzulbaushies, and the melody of the English clarionets, ascended to the skies. At the same time the artillerymen, exercising their professional skill and alertness, gave voice to the guns which grief

روز مذکور در بنده سرا مجمعی بزرگ و مجلسی سترک مشحون بجمع سران و سرگردان و مملو از نوآئینان و اعظم عالیشان آراسته پیراسته داشته \* وقتی که صاحبان عظام و بعض از قزلباشیه همراهی و سکنه بنی هریک جابجا قرار گرفتند ثواب سابق الالاقاب گورنر بهادر از جابخواست و با او سران و بزرگان همگی که نشسته بودند برخاسته راست استاداند و مقارن آن نشان با فر و شان حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاه عالم پناه سلیمان دستگاه روحی فداه را بر پشت بام بالا کشیدند \* آنگاه جناب گورنر بهادر اظهار نامه حضور پرنور را باین شکسته بال داد بعد از آداب بر سر \* و دیده نهادم مذشی را طلب داشته مضمون بلاغت مشحون آنرا که از آغاز تا انجام سراسر رافت و مرحمت و در نیکویی عبارت باعلی درجه فصاحت و بلاغت بود باواز بلند چون در یتیم بگوش همه همراهیان و تمامی سرداران از زبان منشی کشیدم و چون بآخر رسید بنواختن نوبت و نقاره اشاره رفت غریوکوس و کورکه شادیانه و ولوله کونای قزلباشی و غلغله صغیر نفیر انگریزی در هفتم آسمان گوش زحل را گرم می ساخت و هم دران آنرا توپچیان مهارت پیشه دست و پاژی چالاکي و هنرویی بازیده عقده را که درین مدت



and sorrow had so long rendered silent, and made the sounds of joy and congratulation at the harmony subsisting between the two states, to reach the ears of far and near. The same assembly was present at an entertainment which, a few days before, Syyud Abdool Lutteef prepared with peculiar splendour at the garden of Parell, in token of thanks for my recovery. On both those occasions, the two classes of English gentlemen and Kuzzulbaushies mingled with the utmost degree of harmony, which seemed to me a type of the augmented attachment between the two exalted powers.

Through the aid of the Almighty, and the magnanimity of my sovereign, in this manner will the union and harmony between the two states be established firm and immovable for ever. It is incumbent on your Excellency's magnanimity to redouble your endeavours for the corroboration of the existing union and friendship, and for remedying the interruption of the mutual views of the two nations which it has pleased God to occasion by the late disastrous event. "That which thou hast com-

از شدتِ غربتِ درد دلِ توپ های کوه توان آتشین دهان  
گرم شده بود کشادند و مدای شادی و مبارک باد التیام  
دولتین را بگوشِ دور و نزدیک رسانیدند \* و همین مجلس  
و مجلسِ ضیافت را که چند روز قبل ازین سید عبد اللطیف  
در باغ پرل بشکرانه شغای فدوی در نهایت تکلف برپا  
داشته بود و در هر دو مجمع فریقین از صاحبانِ عظام  
و جماعتِ قزلباش همه ممزوج بیکدیگر مانند شیر  
و شکر می جوشیدند تفاول و افتتاحِ اتحاد هر دو دولت  
ابد مدّت زیاده از بیش و بیشتر از بیش گرفتیم \*

و بَعونِ الله تعالی بهمین روش از بلند همتی حضور  
پرنور تا ابد الابد دو هستی و یگانگی هر دو سرکارِ عظمت مدار  
برقرار و پایدار خواهد بود \* و بر همتِ ذی نُهْمِتِ والا لازم  
و واجب است که در استحکامِ یگانگی و اتحاد و انسداد  
فرجه که در این سانحه از قضای ربّانی روی داد باضعاف  
مضاعف ماسبق کوشند آری ع آغاز کرده برسانش



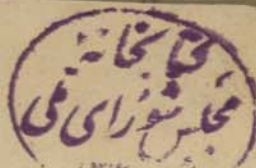
menced, bring to a conclusion." I have gratified every individual of the persons attached to the embassy by the communication of your Excellency's unbounded goodness and benevolence; and the Honourable the Governor, with the hand of kindness and compassion, has wiped off every tear from every eye. The prayers of every individual are offered up to the throne of the Most High for the increase of friendship and union between the two states: may this our anxious prayer be heard!

P. S. May the humble respects of Aga Mohumud Hossun be accepted by your Excellency.

From the writer, Abdool Lutteef, after his most humble respects.

(COUPLET.)

I kiss thy footstool a thousand times with the lips of submission. I long to devote my life to thee.



بانقها \* و مسودمان همراهی را فرداً فرداً بنوید عاطفت  
و مراحم بیکوان حضور پرفور آن سرخیل ارباب مروت و فتوت  
دل گرم و خوشنود داشتیم و گورنر بهادر دام ظلّه  
نیز بآستین شفقت و دامن رافت اشک حسرت و گرد  
کلفت از دیده و چهره هریک پاک ساخت \* هریک  
دست دعا بدرگاه کریم بی نیاز بجهت افزونی مراتب  
اتحاد و یگانگی دولتمیز فزون تر از ماقبل بلند داشته این مطلب  
عظمی را از اوتعالی جلّ شأنه مسئلت نمودند قبول درگاه  
الهی باد زیاده حد ادب \*

از عالیشان مخدومی آقا محمد حسین صاحب بیابانگاه  
فلک اشتباه مقربان حضور پرفور عرض بندگی پذیرا باد \*  
از ارقم خاکسار عبد الطیف بعد از عرض کورنش

\* بیت \*

\* صد ناستان بوسه شرم از لب نیاز \*

\* خواهم نثار کوی توای قدر دان کنم \*

زیاده حد ادب \*

تمام شد

\* جاد دوم \*



